



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# راه خدا

معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

دکتر مهدی خدایمان لاری

چهارم آذر ۱۳۹۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# راه خدا : معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۷	راه خدا : معرفت امام، تنها راه بندگی خدا
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	قسمت ۱
۱۴	قسمت ۲
۱۶	قسمت ۳
۱۸	قسمت ۴
۲۳	قسمت ۵
۲۶	قسمت ۶
۲۸	قسمت ۷
۳۱	قسمت ۸
۳۳	قسمت ۹
۳۶	قسمت ۱۰
۳۹	قسمت ۱۱
۴۱	قسمت ۱۲
۴۳	قسمت ۱۳
۴۵	قسمت ۱۴
۴۷	قسمت ۱۵
۵۱	قسمت ۱۶
۵۳	قسمت ۱۷
۵۶	قسمت ۱۸
۵۹	قسمت ۱۹
۶۲	قسمت ۲۰

۶۵	قسمت ۲۱
۶۹	قسمت ۲۲
۷۳	قسمت ۲۳
۷۷	قسمت ۲۴
۸۲	قسمت ۲۵
۸۶	قسمت ۲۶
۸۸	قسمت ۲۷
۹۱	قسمت ۲۸
۹۷	قسمت ۲۹
۱۰۰	قسمت ۳۰
۱۰۷	پی نوشت ها
۱۲۰	منابع
۱۲۳	درباره مرکز

## راه خدا : معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

### مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : راه خدا: معرفت امام، تنها راه بندگی خدا/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: عطر عترة، 1397.

مشخصات ظاهری : [112] ص.: جدول؛ 5/14×5/21 س م.

فروست : آثار دکتر مهدی خدامیان آرانی. راهی به سوی روشنائی، امید و معنویت؛ 89.

شابک : 50000 ریال 7-208-243-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [108].

عنوان دیگر : معرفت امام، تنها راه بندگی خدا.

موضوع : امامت

Imamate

ولایت

Sainthood\*

رده بندی کنگره : 1397 2ر4خ/BP223

رده بندی دیویی : 297/45

شماره کتابشناسی ملی : 5257671

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

راه خدا

معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

دکتر مهدی خدامیان آرانی

مجموعه آثار / 89



راه خدا

معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

دکتر مهدی خدامیان آرانی

ص: 2

یادم نمی رود، آن روزی را که مهمان تو بودم و تو از غمی بزرگ سخن گفتی، اشک می ریختی و برایم حرف می زدی، نگرانی تو از این بود که باورهای تعدادی از جوانان شیعه به یغما رفته است، عده ای از آنها چیز زیادی از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) نمی دانند. تو دوست داشتی تا در راه دفاع از این باورها، گامی هر چند کوتاه برداشته شود.

سخن تو از دل برآمده بود و بر دل من نشست، تصمیم گرفتم تا چندین کتاب درباره دفاع از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و امام شناسی بنویسم، پس قلم در دست گرفتم و شروع به نوشتن کردم، من می خواستم پیام اصلی غدیر را بازگو کنم. اکنون خدا را شکر می کنم که این کتاب آماده چاپ شده است، در این کتاب درباره این

موضوع سخن گفته ام که تنها راه بندگی خدا، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، اگر ما می خواهیم به رستگاری و سعادت برسیم باید به سوی امام شناسی گام برداریم و شناخت بیشتری را در این زمینه کسب کنیم.

مهدی خُدامیان آرانی

خرداد 1397 شمسی

ص: 4

چقدر خوب است بدانی که چرا خدا تو را خلق کرده و هدف او از آفرینش تو چه بوده است؟

خیلی ها به این سؤال پاسخ داده اند ولی بهتر این است که جواب این سؤال را از خود خدا بپرسیم! مگر قرآن، سخن خدا نیست؟ این باور ماست که خدا در قرآن با ما سخن گفته است، پس بیا از قرآن بخواهیم پاسخ ما را بدهد!

قرآن چنین پاسخ ما را می دهد: «خدا شما را فقط برای عبادت و بندگی آفرید». (1)

آری، هدف از خلقت تو این است که بندگی خدا را بنمایی، ولی این بندگی باید از روی اختیار باشد، خودت باید راه عبادت خدا را برگزینی، خدا هرگز تو را مجبور به این کار نمی کند، این قانون خداست، او تو را این گونه آفرید تا خودت راه حق را انتخاب کنی، کمال تو در این است. خدا راه حق و باطل را به تو نشان می دهد، اختیار را هم به خودت داده است، تو باید يك راه را برگزینی، اگر راه حق را که همان راه بندگی خداست انتخاب کنی به رستگاری می رسی.

در زندگی خدا تو را امتحان می کند، این تو هستی که انتخاب می کنی، خدا این گونه اراده کرده است که انسان با اختیار خودش، راه صحیح را برگزیند، این راز

ص: 5

کمال انسان است، همه کمال تو در این است که خودت، راه حق را انتخاب کنی. این سخن قرآن است: «خدا شما را آفرید تا شما را امتحان کند و آشکار شود که کردار کدام یک از شما، نیکوتر است».(1)

خلاصه سخن آن که خدا تو را آفرید تا تو با اختیار خودت، بندگی او را بنمایی و در مسیر زندگی، همواره برای تو زمینه امتحان پیش می آید و تو می دانی امتحان وقتی معنا دارد که تو حق انتخاب داشته باشی، اگر راه حق را انتخاب کنی به رستگاری خواهی رسید، ولی اگر راه باطل را برگزینی، خودت این چنین خواسته ای و سرانجام به عذاب گرفتار می شوی.

ص: 6

---

1- (الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا). ملک، 2.

عزیز من! دانستی خدا تو را خلق کرده است تا راه بندگی او را به اختیار خودت برگزینی و این راه را بپیمایی، اکنون وقت آن است تا درباره بندگی خدا سخن بگویم، راه سعادت همان بندگی خداست، آیا ماجرای شیطان را شنیده ای که چگونه راه خطا را پیش گرفت؟ فرشتگان می دیدند که شیطان سال های سال نماز می خواند، شیطان دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید! (1)

به راستی چرا نمازهای او، سبب رستگاری او نشد؟ او (به ظاهر) خدا را عبادت می کرد، ولی «بندگی» نداشت، باید بندگی خدا را کنی تا رستگار شوی، اگر هزاران سال، خدا را عبادت کنی، معلوم نیست به «بندگی» برسی، باید از «بندگی» شروع کنی. بندگی یعنی چه؟ باید اهل معرفت باشم، در کارهای خود اخلاص داشته باشم و فقط به دنبال رضایت خدا باشم و از ریا و خودنمایی دوری کنم و از احکامی که دین گفته است پیروی کنم، باید راه و رسم زندگی ام را از دین فراگیرم، اگر این گونه باشم بندگی خدا را کرده ام. وقتی اهل معرفت باشم، می توانم تشخیص بدهم که در دوراهی ها، وظیفه من چیست. گاهی پیش می آید که بین دوراهی می مانم؛ دو کار خوب در مقابل من است، من آن دو کار را برای خدا

ص: 7

---

1- رکعتین رکعهما فی السماء فی أربعة آلاف سنة: تفسیر القمی، ج 1، ص 42؛ تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 10.

می خواهیم انجام بدهم و هر دو کار هم در دین سفارش شده است، در اینجا باید کاری را که مهم تر است و اهمیت بیشتری دارد، انجام بدهم.

وقتی من وظیفه ام را به درستی تشخیص بدهم، آن وقت است که در راه بندگی قرار گرفته ام. این اهمیت معرفت را می رساند، مانند ماجرای آن مردی که در کنار رودخانه نماز می خواند، صدایی به گوشش رسید، مادری بچه اش در رودخانه افتاده بود و او تقاضای کمک می کرد، آن مرد در حال تشهد نماز بود، با خود گفت: سلام نمازم را بدهم، بعد آن بچه را نجات بدهم، وقتی او نمازش را تمام کرد دیگر دیر شده بود و بچه غرق شده بود، آن مرد نماز می خواند ولی این نماز او، بندگی نبود، وظیفه او این بود که نماز را قطع کند و آن بچه را نجات دهد.

ص: 8

از معرفت و شناخت سخن گفتم، بدان که اصل و اساس بندگی خدا، همان معرفت به خداست، این سخن از امام رضا(علیه السلام) است: «پایه و اساس بندگی خدا، شناخت اوست».(1)

آری، شناخت خدا، اصل و ریشه بندگی است، پایه و اساس است، اگر روح از جسم انسان جدا شود، جسم می میرد و هیچ ارزشی ندارد، همین طور اگر روح عبادت از عبادت جدا شود، دیگر این عبادت ارزشی ندارد، روح عبادت، همان معرفت به خداست.

آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده ای؟ اکنون که ما برای بندگی خدا آفریده شده ایم، به راستی چقدر بندگی خدا را می کنیم؟ خیلی ها خیال می کنند که بندگی خدا، فقط نماز خواندن و روزه گرفتن است، ولی آیا این نماز و روزه ها قبول می شود؟ راز قبولی آنها چیست؟

\*\*\*

فرق «علم» با «معرفت» چیست، كودك از مادرش می شنود كه آتش می سوزاند، او به این علم می رسد، اما وقتی يك بار دستش بسوزد با همه وجودش باور

ص: 9

---

1- ثم قال : أول عبادة الله معرفته ، وأصل معرفة الله توحيدة... التوحيد للصدوق ص 34، بحار الانوار ج 4 ص 228.



می کند که آتش سوزنده است و این باور در وجودش شکل می گیرد و دیگر از آتش دوری می کند، آری، تا زمانی که دستش نسوخته بود، او به آتش، علم داشت و سوزندگی آن را شنیده بود، ولی وقتی سوزندگی آن را حس کرد به آتش، معرفت پیدا کرد. این مثال به خوبی فرق علم و معرفت را آشکار می سازد.

خیلی ها به خدا علم دارند، آنها می دانند که خدا جهان را خلق کرده است و همه کاره این جهان است، ولی این يك علم است، معرفت چیزی بالاتر از این است، وقتی کسی به خدا باور قلبی پیدا کرد و با همه وجودش به او اعتقاد پیدا کرد، آن وقت است که می توان گفت او به معرفت رسیده است.

آری، معرفت چیزی است که در قلب انسان جای دارد و از جنس باور و اعتقاد قلبی است، وقتی که قلب انسان به چیزی پیوند پیدا می کند، آن وقت است که اعتقاد شکل می گیرد، وقتی من با همه وجودم، خدا را قبول کردم و آماده شدم دستورات او را بپذیرم دیگر به وادی معرفت گام برداشته ام، آن وقت است که می توانم بگویم خدایی را عبادت می کنم به اندازه ای که او را می شناسم.

خدا تو را آفریده است و از آفرینش تو، هدفی داشته است، تو را به حال خود رها نکرده است، بلکه برای کمال تو برنامه دارد، خیال نکن که از پیش خودت می توانی راه رسیدن به کمال را پیدا کنی، راه بندگی را باید خود خدا برای تو بگوید، اگر واقعاً می خواهی به او نزدیک شوی باید از خودش بپرسی که راه بندگی چیست.

خدا پیامبران را برای همین فرستاده است، آنها آمده اند تا راه بندگی را به انسان ها نشان بدهند، اگر پیامبران نبودند انسان ها در جهالت و نادانی به سر می بردند، پیامبران آمدند تا انسان را هدایت کنند و مسیر سعادت را برای او بازگو کنند.

پیامبران از جنس مردم بودند، با آنان زندگی می کردند، غذا می خوردند، می خوابیدند، ویژگی های عادی را داشتند تا مردم بتوانند با آنان انس بگیرند، آنان انسان هایی بودند که خدا با آنان سخن می گفت.

خدا چنین مصلحت دیده است که به همه مردم، وحی نکند، او فقط به پیامبران که بندگان برگزیده اویند وحی می کند، آن وقت است که پیامبران سخن خدا را به

شاید بگوییم: چقدر خوب بود به همه انسان‌ها وحی می‌شد و خدا با همه سخن می‌گفت ولی بدان که اولاً هر کسی ظرفیت آن را ندارد که در این دنیا به او وحی بشود، هر کسی نمی‌تواند مستقیم سخن خدا را در این دنیا دریافت کند، این کار نیاز به ظرفیت روحی خاصی دارد، اگر برقی که در نیروگاه تولید می‌شود مستقیم به لامپ خانه وصل شود، لامپ متلاشی می‌شود. ثانیاً خدا می‌خواست تا زمینه امتحان در این دنیا فراهم بشود و انسان‌ها بتوانند راه حق و باطل را برگزینند، اگر به همه انسان‌ها وحی می‌شد و خدا با هر کسی جداگانه سخن می‌گفت دیگر زمینه امتحانی در کار نبود، ولی وقتی پیامبران واسطه بین خدا و مردم شدند، آن امتحان بزرگ پیش آمد، انسان‌ها معجزات پیامبران را دیدند ولی حق انتخاب دارند، یا به آنان ایمان می‌آورند یا اینکه کافر می‌شوند. این حکمت خداست، خدا می‌خواهد اختیار انسان‌ها در این دنیا، جلوه کند و هر کسی خودش راهش را برگزیند.

توبه راحتی می‌توانی با خدا سخن بگویی، با او مناجات و درد دل کنی، خدا سخن تو را می‌شنود، حاجت تو را می‌داند، وقتی صدایش بزنی و از او کمک بخواهی تو را کمک می‌کند، نماز خواندن تو در واقع سخن گفتن تو با خداست، در این سخن هیچ شکی نیست، سخن در این است که خدا پیام‌های خود را فقط به پیامبران می‌گوید، پیامبران هستند که راه بندگی را به ما نشان می‌دهند، سخن گفتن انسان با خدا و مناجات با او، نیاز به واسطه‌ای ندارد، ولی سخن گفتن خدا با انسان، امر دیگری است، حکمت خدا بر این است که فقط با پیامبران سخن بگوید و آنان واسطه بین او و انسان‌ها باشند. آری، این خداست که با هر کس بخواهد سخن می‌گوید، او را پیامبر قرار می‌دهد

و معجزاتی را هم به او می دهد تا مردم با دیدن این معجزات راحت تر بتوانند به آن پیامبر ایمان بیاورند، (البته کسانی که برای پیامبری برگزیده می شوند ظرفیت روحی بالایی داشته اند).

نکته دیگر این است که خدا به پیامبر خود، مقام عصمت می دهد و او را از هر خطا و اشتباهی دور می کند، کسی که پیامبر می شود سخن و رفتار او برای انسان ها درس است، اگر مردم ببینند که پیامبر خطا می کند دیگر به سخن او اعتماد نمی کنند، خدا به پیامبران مقام عصمت عطا کرد، سپس از مردم خواست از پیامبران پیروی کنند، این معنا ندارد که خدا بگوید از کسی اطاعت کنند که ممکن است خطا و اشتباه کند. همچنین خدا به پیامبران علم فراوان داده است تا بتوانند به سؤال های مردم پاسخ بدهند. علم آنان از طرف خداست، آنان به اذن خدا از هر چیزی باخبر هستند، پاسخ هر سؤالی را می دانند، اگر این طور نبود نمی شد به سخنان آنان اعتماد کرد.

\*\*\*

پیامبران در رساندن پیام خدا با هم فرقی ندارند، آنان دارای اصول و دستورات مشترکی از طرف خدا بوده اند، هر چند که شرایط زمان و مکان آن ها، باعث می شد، هر کدام به وظیفه خاصی عمل کنند. دین های آسمانی، کلاس های بشر در طول تاریخ بوده اند و پیامبران، معلّمان این کلاس ها بوده اند، کامل ترین دین و بالاترین کلاس، همان دین اسلام است که آخرین پیامبر، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آن را برای هدایت بشر آورده است.

قرآن، معجزه جاویدان پیامبر است، معجزه ای که هرگز از دسترس خارج نمی شود، همه می توانند درباره این معجزه تحقیق کنند و به حق بودن آن پی ببرند.

پیامبر برای هدایت مردم تلاش فراوانی کرد، او وظیفه خود را به خوبی انجام داد، این قانون خداست، هیچ کس در این جهان، ابدی نیست، مرگ برای همه هست، خدا برای بعد از پیامبر، برنامه هدایت را تعطیل نکرد، بعد از پیامبر علی (علیه السلام) و یازده امام بعد او را به عنوان «امام» معرفی کرد.

خدا دوست داشت که بعد از پیامبر، جامعه بر محور ولایت علی (علیه السلام) متحد شوند و از اختلاف پرهیز کنند. علی (علیه السلام)، تجسم همه خوبی ها و زیبایی ها بود، خدا به علی (علیه السلام) عصمت را بخشید و او می توانست جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد.

\*\*\*

پیامبر در روز عید غدیر رو به مردم کرد و چنین گفت: «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست». (1)

سپس سخن خویش را این گونه ادامه داد: «ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند. من راه مستقیم را به شما نشان می دهم، بدانید که علی و فرزندان او، راه مستقیم هستند. من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آنها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولی خدا در روی زمین می باشد». (2)

بعد از سخنان پیامبر، جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...). «امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد». (3)

ص: 14

- 1- . یا رسول الله، ما تأویل هذا؟ فقال: مَنْ كُنْتُ نَبِيًّا فَهَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُهُ: تفسير فوات ص 516، بحار الأنوار ج 37 ص 194.
- 2- إنا صراط الله المستقيم... ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي: إقبال الأعمال ج 2 ص 247، التحصين ص 586، بحار الأنوار ج 37 ص 132، معاشر الناس، فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيَّ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ، ثُمَّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، اليقين ص 354، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشر الناس، إني نبي وعلوي وصيبي، ألا إن خاتم الأئمة منّا القائم المهدي... روضة الواعظين ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80، التحصين ص 588، بحار الأنوار ج 37 ص 213.
- 3- مائده: 3.

پیامبر این آیه را برای مردم خواند و همه فهمیدند که اسلام با ولایت کامل می شود، اسلام بدون ولایت، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند. (1)

و این گونه مسیر امامت از «عید غدیر» آغاز شد، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم، عهده دار این مقام بودند، علی (علیه السلام)، حسن (علیه السلام)، حسین (علیه السلام) تا مهدی (علیه السلام). همه آنها مقام عصمت را داشتند و از هر خطایی به دور بودند. امروز مهدی (علیه السلام)، آخرین امام است، او حجت خداست و عشق به او، عشق به همه خوبی ها است.

اکنون تو دیگر می دانی که «غدیر»، یعنی اسلام کامل. غدیر یعنی کمال اسلام! غدیر یعنی نقطه اوج اسلام! این غدیر است که راه بندگی را تا روز قیامت نشان می دهد، اگر غدیر نبود راه سعادت گم می شد.

پیامبر در غدیر، از آخرین موعود آسمانی سخن گفت، از مهدی (علیه السلام) نام برد و ویژگی های او را بیان نمود، او به همه درس داد که باید به یاد امام زمان خود باشیم. هر کس که پیام غدیر را فهمید دیگر هم رنگ جماعت نمی شود و حجت خدا را فراموش نمی کند، او دلش را به عشق امام زمان (علیه السلام) پیوند می زند و از غیر او دوری می کند و می داند زندگی بدون یاد امام زمان، مردگی است و مرگ بدون معرفت او، مرگ جاهلیت است.

ص: 15

---

1- فقام بولاية علي يوم غدیر خم... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأمالي للصدوق ص 50، روضة الواعظين ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، اليقين ص 212، بشارة المصطفى ص 328، المناقب للخوارزمي ص 135، كشف الغمة ج 1 ص 296، تاريخ بغداد ج 8 ص 284، تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 233، البداية والنهاية ج 7 ص 386.

فکر کنم دیگر دانسته ای که چرا خدا خودش پیامبران و امامان را انتخاب می کند، زیرا فقط خداست که می داند چه کسی معصوم است و هرگز گناه نکرده است، وقتی ثابت شد که پیامبران و امامان باید معصوم باشند، پس انسان ها نمی توانند پیامبران و امامان را انتخاب کنند، زیرا انسان ها نمی دانند چه کسی معصوم است و گناه نکرده است. ممکن است يك نفر در ظاهر خیلی آدم درستکاری باشد، اما در قلب خود، نفاق داشته باشد و دورو باشد.

در طول تاریخ، خیلی از افراد برای رسیدن به پست و مقام، ظاهر فریبی کرده و مردم را گول زده اند، آن افراد در ظاهر هیچ گناهی نمی کردند، همیشه اهل نماز و طاعت بودند، اما همه نمازهای آنان، برای رسیدن به دنیا بود.

شاید ماجرای «عبدالملك مروان» را شنیده باشی، او در مدینه زندگی می کرد و بیشتر وقت ها در مسجد پیامبر مشغول نماز و قرآن خواندن بود، وقتی به او خبر دادند که او را به عنوان «خلیفه» انتخاب کرده اند، از جا برخاست و قرآن را به کناری انداخت و رو به قرآن چنین گفت: «این لحظه جدایی من از توست!». این گونه بود که او پنجمین خلیفه حکومت بنی امیه شد و ستم های فراوانی نمود و

با حق و حقیقت دشمنی کرد.

این ماجرای یکی از هزاران ماجرای است که در تاریخ روی داده است، اگر قرار باشد که پیامبران و امامان را مردم انتخاب کنند، به سادگی فریب می‌خورند، هیچ‌کس جز خدا از راز دل انسان‌ها خبر ندارد. به تازگی سخنرانی شخص منحرفی را شنیدم که توبه کرده بود، او چنین می‌گفت: «من به مسجد می‌رفتم و در جلو چشم مردم نماز می‌خواندم و در نماز چقدر گریه می‌کردم تا مردم را فریب بدهم، ولی همه این نمازهای من، بدون وضو بود!». وقتی از او سؤال شد که چرا نماز خود را بیوضو می‌خواندی، او در پاسخ گفت: «من برای فریب مردم از نیروهای شیطانی بهره می‌بردم، اگر نماز را با وضو می‌خواندم، همه نیروهای شیطانی خود را از دست می‌دادم!».

سخن در این است که فقط خدا از همه رازها با خبر است، می‌داند در قلب چه کسی، ایمان و تقوا جای گرفته است و چه کسی برای ریاکاری و مردم‌فریبی عبادت می‌کند، برای همین است که انتخاب پیامبران و امامان فقط با خداست، او هر کسی را شایسته این مقام بداند برای این مقام برمی‌گزیند. فقط کسی که مقام عصمت دارد شایستگی هدایت و رهبری جامعه را دارد، چنین کسی از هر خطایی به دور است و هرگز خطا نمی‌کند، چنین کسی می‌تواند جامعه را به رستگاری برساند.

خدا از همه ما خواسته است تا ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) را قبول کنیم و از رهبران شیطانی دوری کنیم، رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، هر کس که از غیر اهل بیت (علیهم‌السلام) پیروی کند، فریب شیطان را خورده است. شیطان قسم خورده است که انسان‌ها را گمراه کند و برای این هدف خود تمام تلاش خود را می‌کند.

ص: 17



افسوس که در این دنیا عدّه ای از انسان ها، رهبری کسانی را می پذیرند که دشمن اهل بیت (علیهم السلام) هستند، به دنبال دسیسه های شیطان می روند و پایشان می لغزد، البتّه خدا راه را برای همه مشخص کرده است، همه می توانند به سوی هدایت و رستگاری بیایند، امّا آنان به اختیار خود راه نادرست را انتخاب می کنند، هر کس که از راه سعادت رو برگرداند و به گمراهی خویش ادامه دهد، به خود ضرر می زند.

ص: 18

یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) می گوید: من به مسجد بزرگ شهر «مرو» رفتم، دیدم که مردم درباره امامت سخن می گویند. آنان می گفتند: «اگر مردم با کسی به عنوان امام، بیعت کنند، او امام است و اطاعتش بر همه واجب است».

من این سخنان را شنیدم، با خود گفتم باید نزد امام رضا(علیه السلام) بروم و نظر آن حضرت را درباره امامت جويا شوم. از مسجد بیرون آمدم و به خانه امام رفتم و ماجرا را بیان کردم، آن حضرت لبخندی زد و چنین فرمود:

خدا دین خودش را با «ولایت» کامل نمود، پیامبر در روز غدیر خم، علی(علیه السلام) را به عنوان امام معرفی نمود و از مردم خواست تا با علی(علیه السلام) بیعت کنند.

به راستی مردم چه می دانند که امامت چیست؟ امام، همچون خورشیدی است که جهان را روشن می کند. امام همچون آب گوارا برای تشنگان است. امام همچون پدری مهربان است.

کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟ انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ مردم کجا و درک این مقام کجا؟

مردم پس از شهادت پیامبر، انتخاب خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و انتخاب خود

را در نظر گرفتند. به راستی آیا آنان می توانستند امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟

خدا در آیه 68 سوره قصص می گوید: «خدای تو آنچه را بخواهد می آفریند و بر می گزیند، آنان حق انتخاب ندارند».

چگونه مردم می خواهند امام را برگزینند؟ امام، معصوم است و از خطا و لغزش در امان است، خدا او را این گونه قرار داده است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد. (1)

\*\*\*

وقتی در این سخن امام رضا(علیه السلام) فکر کردم، مطالب مهمی برایم روشن شد و فهمیدم که ریشه اختلاف شیعه با اهل سنت چیست. اهل سنت بر این باورند: «پیامبر از دنیا رفت در حالی که برای مردم امام معرفی نکرده بود، پس مردم ناچار شدند دور هم جمع بشوند و ابوبکر را به عنوان خلیفه و امام خود انتخاب کنند». ولی شیعه معتقد است که امامت، عهدی است آسمانی. مردم هرگز نمی توانند امام را انتخاب کنند. امام باید معصوم باشد و از هرگونه خطایی به دور باشد تا بتواند جامعه را به سوی رستگاری هدایت کند. فقط خداست که می داند چه کسی مقام عصمت را دارا می باشد.

آری، انسان ها هیچ اختیاری در انتخاب امام ندارند، همان گونه که هیچ اختیاری در انتخاب پیامبر نداشتند. این خداست که هر کس را شایسته بداند به مقام پیامبری یا مقام امامت می رساند. خدا به امام مقام عصمت داده است و سپس اطاعت او را بر مردم واجب کرده است. مردم وظیفه دارند از امام، اطاعت کنند، زیرا او از هرگونه خطایی به دور است.

ص: 20

---

1- ووقعوا فی الحیره اذ ترکوا الامام عن بصیره وزین لهم الشیطان اعمالهم...: الکافی ج 1 ص 201، الامالی للصدوق ص 777، کمال الدین ص 678، معانی الاخبار ص 99، البرهان ج 4 ص 284.

مناسب می بینم در اینجا خاطره ای را نقل کنم: روزی نزد گروهی از جوانان بودم، یکی از آنان رو به من کرد و گفت:

-- حاج آقا! من يك سؤال دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.

-- آن سؤال چیست؟

-- ما معتقد هستیم که اهل بیت (علیهم السلام) معصوم هستند، آخر چگونه می شود اهل بیت (علیهم السلام) هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است يك انسان به چنین مقامی برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای يك لحظه در آن روزگار هوس يك گناه کند!

-- شما تا به حال در جاده ای خطرناک و کوهستانی، رانندگی کرده ای؟

-- آری. سال قبل همراه با خانواده به جاده چالوس در شمال رفته بودیم.

-- در هنگام رانندگی در آن جاده، آیا به ذهن رسید که برای چند دقیقه، چشمان خود را ببندی؟

-- هرگز. در آن جاده پیچ در پیچ، این کار بسیار خطرناک است.

-- آیا تو قدرت داری که چشمانت را ببندی؟

-- بله، ولی خدا به من عقل داده است، هیچ وقت این کار را نمی‌کنم. این کار واقعاً خطرناک است، انسان با جان خودش و خانواده اش بازی نمی‌کند.

-- گناه هم برای سعادت انسان بسیار خطر دارد، آیا خدا می‌تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت (علیهم السلام) بدهد که خطر گناه نزد آن‌ها از هر چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟

-- آری.

-- پس اهل بیت (علیهم السلام) قدرت بر انجام گناه دارند، ولی گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصوّر کنی، خطرناک‌تر جلوه می‌کند، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی‌کنند.

-- حاج آقا! چه مثال زیبایی زدید!

-- عصمت آن‌ها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آن‌ها آن‌چنان از خدا پر شده است که اصلاً غیر خدا در آنجا، راه پیدا نمی‌کند، قلب آن‌ها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبت خدا پر شده است و دیگر جایی برای فکر غیر خدایی باقی نمانده است، تا چه رسد به خطور نافرمانی خدا.

-- حاج آقا! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت (علیهم السلام) داده است؟ علت این کار چه بوده است؟

-- می‌دانی که خداوند اطاعت از اهل بیت (علیهم السلام) را بر همه واجب نموده است و به آن‌ها ولایت داده است، یعنی همه مردم باید از فرمان آن‌ها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا انجام نمی‌دهند.

-- یعنی کسی که عصمت ندارد نمی‌تواند ولایت داشته باشد؟

-- دقت کن، خدا اول به اهل بیت، مقام عصمت را داد، بعد از مردم خواست تا از

آن ها اطاعت کنند، اگر آن ها معصوم نبودند، خدا هرگز اطاعت آن ها را بر ما واجب نمی کرد.

-- حاج آقا! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنت باطل است.

-- کدام سخن؟

-- آن ها می گویند که ابوبکر و عُمَر و عثمان، «ولّی امر» مسلمانان بودند و بر مردم ولایت داشتند.

-- آری، کلام آنان باطل است، زیرا کسی می تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی (علیه السلام) است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی دهد که خدا از آن ناراضی باشد، هم چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما نیز مقام عصمت عنایت نمود». (1)

ص: 23

---

1- إنّما أمر الله عزّ وجلّ بطاعة الرسول، لأنّه معصوم مطهّر، لا يأمر بمعصيته، وإنّما أمر بطاعة أوّل ي الأمر، لأنّهم معصومون مطهّرون لا يأمرن بمعصيته: الخصال ص 139، بحار الأنوار ج 72 ص 338 و ج 89 ص 179، جامع أحاديث الشيعة ج 1 ص 178 و ج 15 ص 158، التفسير الصافي ج 1 ص 464، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 501.

هدف از خلقت انسان این است که او بندگی خدا را بنماید و راه بندگی را هم از پیامبران و امامان یاد بگیرد، اگر کسی راه دیگری را در پیش گیرد به کمال نمی رسد، خدا دوست دارد که از راهی که خودش معرفی کرده است به او نزدیک شویم. مناسب می بینم در اینجا ماجرای را نقل کنم:

مردی به خلوت کوهی پناه برده بود و روزها روزه می گرفت و شب ها هم مشغول دعا و مناجات بود. او هزاران بار خدا را صدا زد تا شاید خدا صدایش را بشنود و حاجتش را روا کند.

چهل روز گذشت، او فکر می کرد که دیگر آن روز خدا حاجت او را می دهد. غروب آن روز هم فرا رسید و او به خواسته خود نرسید، دیگر طاقت نیاورد، به شهر بازگشت. وقتی دوستانش او را دیدند از علّت ناراحتی او سؤال کردند. او ماجرا را گفت، آن ها به او گفتند: خوب است نزد حضرت عیسی (علیه السلام) بروی و از او علّت این ماجرا را سؤال کنی.

او نزد عیسی (علیه السلام) آمد و جریان خود را تعریف کرد، حضرت عیسی (علیه السلام) تعجب کرد که چرا خدا حاجت این بنده خود را نداده است؟ می خواست حضرت عیسی (علیه السلام) راز

کار خدا را بدانند، پس خدا به او چنین گفت:

-- ای عیسی! اگر او تا آخر زندگی هم دعا می کرد من دعای او را مستجاب نمی کردم!

-- برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

-- اگر او می خواست من صدایش را بشنوم باید از دری می آمد که من آن را معرفی کرده ام. من تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می شود که من دعای او را مستجاب کنم در حالی که می دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟<sup>(1)</sup>

آری! این يك قانون خداست، اگر می خواهیم خدا صدایم را بشنود، باید قلب من به نماینده خدا اعتقاد داشته باشد. کسی که امام زمان خود را نشناسد، بیگانه درگاه خداست، هر چقدر هم خدا را صدا بزند، خدا جوابش را نمی دهد، او باید «باب الله» را پیدا کند، باید از دروازه رحمت خدا وارد شود. این تنها راه سعادت و رستگاری است.

ص: 25

---

1- عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما8: إن رجلاً من بني إسرائيل اجتهد أربعين ليلةً ثم دعا الله فلم يستجب له، فأتى عيسى يشكو إليه ويسأله الدعاء له. قال: فتطهر عيسى ودعا الله تعالى، فأوحى الله إليه: يا عيسى، إنه أتاني من غير الباب الذي أوتى منه، إنه دعاني وفي قلبه شكٌ منك، فلو دعاني حتى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبتُ له: الكافي ج 2 ص 400، مستدرک الوسائل ج 1 ص 166، أمالي المفيد ص 3، عدّة الداعي ص 57، الجواهر السنیه ص 111، بحار الأنوار ج 14 ص 279، جامع أحاديث الشيعة ج 1 ص 443، تفسير كنز الدقائق ج 1 ص 451، غاية المرام ج 6 ص 137.



راه بندگی خدا این است که انسان امام زمانش را بشناسد و از او پیروی کند، این سخن پیامبر را حتماً شنیده ای که فرمود: «هر کس امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت می میرد». آری، يك نفر ممکن است نماز بخواند، روزه بگیرد، حجّ به جا آورد اما راه سعادت را گم کرده باشد، کسی که امام زمان خود را نشناخته است و یا از او پیروی نمی کند، راه بندگی خدا را گم کرده است. (1)

به راستی چرا شیطان از درگاه خدا رانده شد؟ وقتی خدا آدم(علیه السلام) را آفرید به فرشتگان فرمان داد تا بر او سجده کنند، همه فرشتگان در برابر این فرمان خدا تسلیم شدند و بر آدم سجده کردند، ولی شیطان (که از طایفه جنّ بود ولی آن زمان در میان فرشتگان بود) اطاعت نکرد، خدا به او گفت:

-- چرا بر آدم سجده نکردی؟ مگر فرمان مرا نشنیدی؟

-- خدایا! من از آدم بهترم. تو مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک. آتش از خاک بهتر است!

-- تو باید بر آدم سجده کنی!

-- خدایا! مرا از سجده به آدم معاف کن، من به جای این سجده، آن قدر تو را

ص: 26

---

1- من مات ولم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة: وسائل الشیعة ج 16 ص 246، مستدرک الوسائل ج 18 ص 187، اقبال الاعمال ج 2 ص 252، بحار الأنوار ج 8 ص 368، جامع أحادیث الشیعة ج 26 ص 56، الغدير ج 10 ص 126.

عبادت می کنم که هرگز کسی مثل آن را ندیده باشد، تو را طوری عبادت می کنم که هیچ فرشته ای تو را آن گونه عبادت نکرده باشد.

-- اگر بنده من هستی بر آدم سجده کن، سخن مرا اطاعت کن، من از تو چنین می خواهم، من دوست دارم آن گونه ای عبادت بشوم که خودم می خواهم، نه آن گونه ای که تو می خواهی. (1)

ولی شیطان هرگز حاضر به سجده بر آدم (علیه السلام) نشد و این گونه بود که خدا او را از رحمت خود دور ساخت و شیطان به لعنت خدا گرفتار شد.

من باید به این ماجرا دقت کنم، شیطان خدا را قبول داشت و حتی می خواست خدا را به ظاهر عبادت کند، ولی در برابر آدم (علیه السلام) (که در آن زمان، نماینده خدا بود) تکبر ورزید و برای همین از درگاه خدا دور شد، روح عبادت و بندگی این است که انسان در برابر نماینده خدا تسلیم باشد، کسی که نماز می خواند اما ولایت علی (علیه السلام) را قبول ندارد، نمازش، نماز نیست، کسی که با امام زمانش بیگانه است، عبادتش قبول نمی شود.

\*\*\*

ولایت علی (علیه السلام) و یازده امام بعد از او، یکی از مهمترین اصول اسلام است، روزی پیامبر رو به علی (علیه السلام) کرد و چنین فرمود: «ای علی! اگر کسی به اندازه نوح (علیه السلام) زندگی کند و ثروت زیادی داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، هزار حج با پای پیاده به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را نداشته باشد، هرگز وارد بهشت نخواهد شد». (2)

امروز هم مهدی (علیه السلام)، نماینده و حجت خداست، اگر من خدا را دوست دارم، باید مهدی (علیه السلام) را دوست داشته باشم. امروز مهدی (علیه السلام) ولی خداست، هر کس ولایت او را بپذیرد، در واقع ولایت خدا را پذیرفته و هر کس با او دشمنی کند با خدا

ص: 27

---

1- أنا أريد أن أعبد من حيث أريد لا من حيث تريد: تفسير القمي ج 1 ص 42، بحار الأنوار ج 11 ص 141، التفسير الأصفي ج 1 ص 364، تفسير الصافي ج 2 ص 185، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 9.

2- يا علي لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوما، ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 2، بحار الأنوار ج 39 ص 256.

دشمنی کرده است. هر کس می خواهد به هدایت برسد، باید با او آشنا شود. فقط از راه اوست که می توان به خدا رسید. (1)

\*\*\*

پیامبر، حجّت خدا در روی زمین است، اگر کسی بگوید من می خواهم بنده خدا باشم ولی با پیامبر کار ندارم، راه به جایی نمی برد و از سعادت دور می ماند، اگر کسی در مقابل پیامبر تکبر کند در واقع در برابر خدا تکبر کرده است.

کسی که بدون معرفت به پیامبر نماز می خواند و روزه می گیرد، بندگی خدا را نکرده است، بندگی خدا در این است که انسان ابتدا حجّت خدا را بشناسد، ولایت او را قبول کند و سپس امر و نهی خدا را اطاعت کند، بعد از پیامبر، معرفت به امام لازم است، دین را باید از حجّت خدا فرا گرفت، امروز عبادت های ما وقتی قبول می شود که با ولایت امام زمان (علیه السلام) همراه باشد.

به راستی حقیقت دین چیست؟ شنیده ام که یکی از یاران امام باقر (علیه السلام) نزد آن حضرت آمده بود، او به دنبال فرصتی بود تا با امام سخنی محرمانه بگوید، وقتی همه رفتند، رو به امام کرد و گفت: گاهی شیطان به سراغ من می آید و وسوسه ام می کند، آن وقت است که من غمگین می شوم، اما وقتی به یاد شما می افتم، متوجه می شوم که چقدر شما را دوست دارم و طپش قلب من به عشق شماست، آن وقت است که خوشحال می شوم و همه غم ها از دل من زدوده می شود.

امام باقر (علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: «مگر نمی دانی دین چیزی جز محبت نیست؟». (2) خدایا! دوست داشتن تو و دوست داشتن پیامبر و امامان، دین واقعی است، تو را شکر می کنم که محبت امام زمان (علیه السلام) را در قلب من قرار دادی، خوب می دانم این محبت، سرمایه ای بسیار ارزشمند است.

ص: 28

---

1- إنّ الله تبارك وتعالى لا يأسف كأسفنا، ولكنه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون... الكافي ج 1 ص 145، التوحيد للصدوق 169، معاني الأخبار ص 20، بحار الأنوار ج 4 ص 66، التفسير الصافي ج 4 ص 396، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 608، سلام على آل ياسين، السلام عليك يا داعي الله... الاحتجاج ج 2 ص 316، بحار الأنوار ج 53 ص 171، و ج 91 ص 2، و ج 99 ص 81.

2- يا زياد، ويحك، وهل الدين إلا الحب، ألا ترى إلى قول الله: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ...)، المحاسن ج 1 ص 263، وسائل الشيعة ج 16 ص 171، مستدرک الوسائل ج 12 ص 219، شرح الاخبار للقاضي النعمان المغربي ج 3 ص 587، مشكاة الانوار ص 217، بحار الانوار ج 27 ص 94، جامع احاديث الشيعة ج 16 ص 209، تفسير العياشي ج 1 ص 167، البرهان ج 1 ص 610، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 83.

اکنون می‌خواهم درباره دوازده امام سخن بگویم، تو باید بدانی که خدا همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها را به آنان داده است، اولین نفر آنها با آخرین نفرشان که حضرت مهدی (علیه السلام) باشد، در این مقام‌ها هیچ فرقی ندارند. حقیقت آنها، یکی است.

در اینجا مثالی می‌زنم: آیا نور خورشید را وقتی از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند، دیده‌ای؟ اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خورشید هم سبز می‌شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می‌آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می‌شود، اما همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، اما تو آن نور را وقتی از شیشه‌های رنگی عبور می‌کنی به رنگ‌های مختلف می‌بینی. همین‌طور، حقیقت دوازده امام یکی است، نور آنها یکسان است.

آیا می‌دانی خدا چه زمانی آنها را آفرید؟ آیا می‌دانی وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نورِ آنان را آفرید؟

آری! نورِ آنها اولین آفریده خداست. آن روزی که خدا نورِ آنها را آفرید، هنوز

زمین و آسمان‌ها آفریده نشده بودند، فقط نور آنها بود و غیر از آن نور هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، حمد و ستایش خدا را می‌گفتند، چهارده هزار سال بعد از آن، خدا عرش خود را آفرید، آن وقت آن نور را در عرش خود قرار داد. (1)

خوب دقت کن که اکنون سخن از خلقت نور آنها می‌باشد، سخن در مورد خلقت جسم آنها نیست، آری، هزاران سال بعد، خدا زمین را خلق کرد و بعد از سال‌های سال، خدا جسم آنها را آفرید. اکنون سخن درباره آفرینش نور آنهاست، نوری که جسم نبود، نور خدایی بود.

آن نور، در واقع، روح آنان بود و تو می‌دانی که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خداوند روح آنان را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید. خلاصه آن که نور آنها سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، آن نور در آنجا عبادت خدا را می‌نمود، بعد از آن خدا اراده نمود و آن نور (که همان روح آنهاست) به جسمشان منتقل شد، خدا بر بندگانش منت نهاد و آنان را به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به دست آنان هدایت شوند و به کمال برسند، برای همین آنها را به این دنیا آورد، آنها را از ملکوت به این دنیا آورد، آنها را از بزم مخصوص خود به این دنیا آورد تا دست همه را بگیرند و به سوی خدا رهنمون شوند، آنها آمده‌اند تا راه خدا را به دیگران نشان بدهند، آمده‌اند تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند، آمده‌اند دستگیری کنند و دیگران را به سعادت و رستگاری برسانند، آمده‌اند تا خداجویان در اینجا بی‌یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند.

\*\*\*

ص: 30

1- عن جابر عن أبي جعفر، قال: كان الله ولا-شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلة خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار: بحار الأنوار ج 3 ص 307؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج 1 ص 265، تفسير الأکوسي ج 1 ص 51، ينابيع المودة ج 1 ص 56، بحار الأنوار ج 15 ص 24؛ عن مرزم عن أبي عبد الله، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهللني وتمجدني، ثم جمعتُ روحكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجدني وتقديسني وتهللني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمداً واحداً، وعلياً واحداً، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا: الكافي ج 1 ص 440، بحار الأنوار ج 54 ص 65.

خدا ولایت آنها را باعث پاکیزگی اخلاق و پاکی قلب و جان بندگان خود قرار داد، ولایت آنها می تواند کفّاره گناهان بشود و گناهان را از پرونده اعمال انسان ها پاک کند. (1)

خدا مقامی بس بزرگ به آنها داده است، جایگاه آنان از جایگاه همه پیامبران (به غیر از جایگاه حضرت محمد(صلی الله علیه وآله)) بالاتر است، هیچ کس نمی تواند به مقام آنها برسد.

آنان نزد خدا جایگاهی مخصوص دارند و خدا هیچ کس را به اندازه آنها دوست ندارد. این جایگاهی است که خدا فقط به آنها عنایت کرده است، خدا هیچ کس به غیر از آنها را این گونه بزرگی و عظمت نداده است، خدا آنها را به بزم مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به جایگاه آنان را بنماید که این يك آرزوی دست نیافتنی است. خدا آن جایگاه را فقط برای آنان در نظر گرفته است و بس!

وقتی آدم(علیه السلام) و حوا در بهشت زندگی می کردند، يك روز خدا پرده از مقابل چشم آنها برداشت. آنها عرش خدا را دیدند، آنها آن روز نور دوازده امام را دیدند که در عرش خدا بود، نام های آنها را آنجا یافتند، آنها از خدا سؤال کردند که اینان کیستند که این گونه نزد تو مقام دارند.

خداوند در پاسخ این سؤال به آنان چنین گفت: آن نورهایی که شما در عرش من می بینید، نور بهترین بندگان من می باشد. بدانید که اگر آنها نبودند، من شما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والاست. (2)

ص: 31

---

1- در این فقره زیارت، اختلاف نسخه وجود دارد که ما نسخه «لَخْلَقْنَا» را به جای «لَخَلَقْنَا» انتخاب نمودیم.

2- أَسْكَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ وَزَوْجَتَهُ الْجَنَّةَ، قَالَ لَهَا: (وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) يَعْنِي شَجَرَةَ الْحَنْطَةِ، (فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)، فَنَظَرَ إِلَى مَنْزِلَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالأئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِمْ، فَوَجَدَهَا أَشْرَفَ مَنَازِلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَقَالَا: يَا رَبَّنَا، لِمَنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ؟ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: أَرْفَعَا رُؤُوسِكُمَا إِلَى سَاقِ عَرْشِي، فَرَفَعَا رُؤُوسَهُمَا فَوَجَدَا اسْمَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالأئِمَّةَ بَعْدَهُمْ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِنُورٍ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ. فَقَالَا: يَا رَبَّنَا، مَا أَكْرَمَ أَهْلَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةِ عَلَيْكَ، وَمَا أَحَبَّهُمْ إِلَيْكَ، وَمَا أَشْرَفَهُمْ لَدَيْكَ... يَا آدَمَ وَيَا حَوًّا، لَا- تَنْظُرَا إِلَى أَنْوَارِي وَحُجُجِي بَعَيْنِ الْحَسَدِ فَأَهْبِطَكُمَا عَنْ جَوَارِي وَأَحْلِّ بِكُمَا هَوَانِي...»: معاني الأخبار ص 110، بحار الأنوار ج 11 ص 176، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 13، غاية المرام ج 4 ص 188.

او آقای «جابر جُعفی» بود که از کوفه به مدینه آمده بود تا امام باقر (علیه السلام) را ببیند. خانه امام شلوغ بود و مهمانان زیادی برای دیدار امام آمده بودند.

او صبر کرد تا آنجا خلوت شد، او در جستجوی معرفت، راه زیادی را آمده بود، امام که از حال او باخبر بود، روبه او کرد و گفت: «خدا 14 نور را از نور عظمت خود آفرید، خدا این 14 نور را 14 هزار سال قبل از خلقت آدم (علیه السلام) آفرید. آن نورها، همان ارواح ما بودند».

جابر جُعفی گفت: «آقای من! آن 14 نور را برای من بازگو کنید، نام آنان را برایم بگویید».

امام چنین پاسخ داد: «آن 14 نور که از نور عظمت خدا آفریده شده اند، چنین اند: محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین و 9 امام دیگر از نسل حسین».

جابر جُعفی هنوز مشتاق بود تا بیشتر بداند، امام چنین ادامه داد: «ای جابر! ما معدن علم و حکمت هستیم، ما همان امانتی هستیم که خدا در میان بندگانش قرار داده است. هر کس به پیمان ما وفا کند، به پیمان خدا وفا کرده است و کردار هیچ کس بدون ولایت ما قبول نمی شود، ما همان دست مهربانی خدا هستیم، ما

خزانه داران علم خدا می باشیم، به برکت ما باران نازل می شود و گیاهان سبز می رویند، اگر ما نبودیم، هیچ کس خدا را نمی شناخت...».

جابر جعفی این سخنان را شنید، او خدا را سپاس گفت که گامی به سوی معرفت واقعی برداشته است. او این سخنان امام باقر (علیه السلام) را برای دوستانش نقل کرد تا آنان نیز با مقام نورانیت این خاندان آشنا شوند. (خدا نور اهل بیت (علیهم السلام) را قبل از خلقت زمین و آسمان آفرید، خدا آنها را از نور عظمت خود خلق کرد، این حقیقتی است که به آن، مقام نورانیت می گویند).<sup>(1)</sup>

ص: 33

---

1- عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إن الله تعالى خلق أربعة عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا فقيل له: يا بن رسول الله عدهم بأسمائهم فمن هؤلاء الأربعة عشر نورا؟ فقال: محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين وتاسعهم قائمهم... بحار الأنوار ج 25 ص 4.



اکنون آیه 75 سوره «ص» را می‌خوانم: (أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ).

این آیه می‌گوید: خدا به شیطان چنین گفت: «ای شیطان! چرا بر آدم سجده نکردی؟ آیا تکبر ورزیدی یا این که از کسانی هستی که مقامی بالا دارند؟».

شیطان در پاسخ گفت: «من بهتر از آدم هستم. تو مرا از آتش آفریدی و او را از گِل، پس من بر او سجده نکردم». این سخن نشان دهنده این بود که شیطان تکبر ورزیده است، اینجا بود که خدا او را از درگاهش دور کرد و به لعنت خدا گرفتار شد.

در اینجا باید به نکته ای توجه کنم: خدا به شیطان گفت: «آیا تو از کسانی بودی که مقامی والا دارند؟» به راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران پیامبر درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. پیامبر برای او مقام نورانیت اهل بیت (علیهم السلام) را بیان نمود، زمانی که فقط خدا بود و هیچ چیز آفریده نشده بود، هنوز زمین و آسمان ها هم نبودند، هیچ چیز نبود، پس از آن، خدا اراده کرد تا جهان را خلق کند، ابتدا نورِ محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را آفرید. نور آنها، خدا را حمد و ستایش می‌کردند. پس از آن خدا، عرش خود را آفرید و این

نورها را در عرش خود قرار داد. فرشتگان از این نورها یاد گرفتند که چگونه خدا را حمد و ستایش کنند.

وقتی خدا آدم (علیه السلام) را آفرید، از فرشتگان خواست تا بر آدم (علیه السلام) سجده کنند، شیطان سرکشی کرد، خدا به او گفت: «ای شیطان! مقام تو مانند نورهایی که در عرش من هستند، نیست. پس چرا بر آدم سجده نکردی؟ مقام تو که پایین تر از آدم است».(1)

هر کس در این سخن دقت کند، به روشنی در می یابد که اهل بیت (علیهم السلام) مقامی بس بالا دارند، خدا نور آنها را قبل از خلقت زمین و آسمان ها آفریده است...

ص: 35

---

1- (استکبرت أم كنت من العالمين) من هم یا رسول الله الذین هم أعلى من الملائكة...: بحار الأنوار ج 11 ص 142، ج 15 ص 21، البرهان فی تفسیر القرآن ج 4 ص 684.

خدا اهل بیت (علیهم السلام) را برتر از همه مخلوقات خود قرار داده است، فضائلی به آنان عطا کرده است و تنها راه تقرب به خودش را از راه آنان قرار داده است، هر کس می خواهد پله های کمال را پیماید باید در مقابل آنان تسلیم باشد و به مقام والای آنان ایمان بیاورد، هر قدر تو توانی در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم برداری و معرفت بیشتری نسبت به مقام آنان پیدا کنی، نزد خدا عزیزتر می شوی.

به راستی چرا عده ای در میان امت های پیشین به مقام پیامبری رسیدند؟ چه رمز و رازی در کار بود که خدا آنان را به پیامبری انتخاب کرد؟

این سخن امام صادق (علیه السلام) را بشنو تا به جواب این سؤال برسی! آن حضرت فرمود: «پیامبران فقط به خاطر این به مقام پیامبری رسیدند که به ما معرفت پیدا کرده بودند و ما را بر دیگران برتری می دادند».<sup>(1)</sup>

عزیز من! لحظه ای درنگ کن، وقتی «پیامبر شدن» که مقامی بس بزرگ است به سبب معرفت به اهل بیت (علیهم السلام) به دست می آید، پس راه رسیدن به امتیازهای دیگری که خدا به بعضی ها عطا می کند نیز از همین راه است، هر کس به کمالی رسیده است از این راه رسیده است، از این نکته غافل نشو که اگر مطلب را بگیری

ص: 36

---

1- سمعت ابا عبد الله يقول: ما تنبی نبی الا بمعرفة حقنا و بصلنا علی من سوانا: بصائر الدرجات ص 94، المحتضر ص 371، بحار الانوار ج 26 ص 381.

مقداد یکی از یاران پیامبر بود که همواره از ولایت علی (علیه السلام) دفاع کرد و به آن حضرت عشق ورزید، یکی از شیعیان به دیدار مقداد رفت و به او گفت: ای مقداد! تو درباره فضائل علی (علیه السلام) سخنان زیادی از پیامبر شنیده ای، از تو می خواهم بهترین سخنی که از پیامبر در این باره شنیده ای را برای من بازگو کنی!

مقداد چنین پاسخ داد: روزی از روزها پیامبر رو به من کرد و گفت: «اگر خدا ابراهیم را به عنوان دوست خود انتخاب کرد، به خاطر این بود که نبوت من و ولایت علی را قبول کرده بود، اگر خدا موسی و عیسی را به مقام بالایی رساند به خاطر این بود که نبوت من و ولایت علی را قبول کرده بودند. هیچ پیامبری به مقام پیامبری نرسید مگر به خاطر معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت اهل بیت. هر کس که خدا به او لطف و عنایتی کرد به خاطر این بود که بندگی خدا و ولایت علی را قبول کرده بوده است»<sup>(1)</sup> آری، این سخن پیامبر چقدر روشن و آشکار است، هر کس می خواهد خدا به او نظر کند باید این راه را برود، بنده خدا باشد و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول کند و به مقام آنها باور و اعتقاد پیدا کند.

ص: 37

---

1- والذی نفسی بیده ، ما أری إبراهیم ملکوت السماوات والأرض ولا اتخذہ خلیلاً إلا بنبوتی والإقرار لعلي بعدی .والذی نفسی بیده ، ما کلم الله موسی تکلیماً ولا أقام عیسی آية للعالمین إلا بنبوتی ومعرفة عليّ بعدی: بحار الانوار ج 41 ص 96.

«ابصَلت» یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) بود، روزی از روزها نزد آن حضرت رفت و چنین گفت:

-- آقای من! شنیده ام که ثواب لا إله إلا الله این است که انسان می تواند به چهره خدا نگاه کند. نظر شما درباره این سخن چیست؟

-- ای ابصَلت! بدان که خدا چهره و صورت ندارد، هر کس بگوید که خدا مانند انسان ها چهره و صورت دارد، کافر شده است.

-- پس منظور از این حدیث چیست؟

-- خدا پیامبران و نمایندگان خود را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده است. یعنی هر کس، دین خدا و معرفت و شناخت او را می خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان خدا برود، فقط آن ها هستند که می توانند معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنند. آنانی که لا إله إلا الله بگویند در روز قیامت می توانند با پیامبران و نمایندگان خدا همراه باشند و آنان را ببینند و این ثواب بزرگی برای اهل ایمان است. (1)

وقتی «ابصَلت» این سخن را شنید به فکر فرو رفت، او فهمید که «وجه الله:

ص: 38

1- عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: «قلت لعلي بن موسى الرضا: يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: 7: يا أبا الصلت، إنّ الله تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمّد على جميع خلقه من النبيين والملائكة، وجعل طاعته طاعته ومتابعته متابعته، وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته، فقال عزّ وجلّ: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)، وقال: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)، وقال النبيّ 9: من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله. درجة النبيّ في الجنة أرفع الدرجات، فمن زاره إلى درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى...: الأماي للصدوق ص 545، التوحيد للصدوق ص 178، عيون أخبار الرضا ج 2 ص 105، وسائل الشيعة ج 14 ص 325، الاحتجاج ج 2 ص 189، بحار الأنوار ج 4 ص 31، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 233، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 60.

چهره خدا»، لقبی است که خدا به پیامبر و امامان داده است، شاید کسی سؤال کند چرا خدا این لقب را برای آنها انتخاب کرده است. چه رمز و رازی در آن نهفته است؟

وقتی تو به دیدار بزرگی می روی، با کمال احترام روبروی چهره آن شخص می ایستی و سلام می کنی، تو هیچ وقت نمی روی به چهره او پشت کنی و سلام بنمایی، چهره يك انسان، رو و سوی او را مشخص می کند، چهره انسان، راه توجّه کردن دیگران به او می باشد.

امروز خدا امام زمان را به عنوان «چهره خود» معرفی کرده است، خدا می خواهد به بندگان خود بگوید: «اگر با من کاری دارید باید ولایت امام زمان (علیه السلام) را قبول داشته باشید و به او عشق بورزید». آری نمی شود کسی امام را نشناسد و دم از عشق به خدا بزند! خدا این را قبول ندارد. آری، امام زمان راهی است که مردم به این وسیله می توانند به خدا توجّه کنند، دین و معرفت خدا فقط از این راه برای انسان به دست می آید، اگر کسی بخواهد بندگی خدا را بنماید و به معرفت خدا برسد، چاره ای جز این راه ندارد.

ص: 39

مناسب می بینم که سخنی از امام صادق (علیه السلام) را در اینجا بنویسم، آن حضرت به یکی شیعیانش چنین فرمود: بدان که خدا ما را آفرید و همه زیبایی ها را در آفرینش ما قرار داد، او ما را چشم خود در میان مردم قرار داد،

او ما را زبان گویای خود در میان مخلوقات قرار داد،

او ما را دست خود برای مهربانی به مردم قرار داد،

او ما را چهره خود برای توجه مردم به او قرار داد،

او ما را دری به سوی خودش قرار داد،

او ما را گنجینه داران خود در آسمان ها و زمین قرار داد،

بدان که به خاطر ماست که درخت ها میوه می دهند و نهرها جاری می شود، به خاطر ماست که باران می بارد و گیاه از زمین می روید، اگر ما نبودیم خدا هرگز عبادت نمی شد... (1)

\*\*\*

این حدیث به نکات مهمی اشاره می کند، پیش از این درباره «چهره خدا» سخن گفتم، ولی منظور از «چشم خدا» در این حدیث چیست؟ با چشم است که انسان

ص: 40

---

1- قال أبو عبد الله: إن الله عز وجل خلقنا فأحسن خلقنا، وصورنا فأحسن صورنا، وجعلنا خزانه في سمائه وأرضه، ولنا نطق الشجرة وعبادتنا عبد الله عز وجل، ولولانا ما عبد الله: الكافي ج 1 ص 193، بحار الانوار ج 24 ص 197.

می تواند ببیند، اگر من بخواهم شاهد بر عمل و کردار کسی باشم به وسیله چشم این کار را انجام می دهم، خدا هم اهل بیت(علیهم السلام) را شاهد بر رفتار و کردار بندگان قرار داده است تا در روز قیامت نسبت به عملکرد انسان ها شهادت بدهند، خدا به اهل بیت(علیهم السلام) چنین قدرتی داده است که از همه رفتار ما باخبرند و رازهای دل ما را به اذن خدا می دانند، خدا خودش نیز بر رفتار ما آگاهی کامل دارد و خودش شاهد رفتار ما هست، ولی او اهل بیت(علیهم السلام) را هم شاهد رفتار ما قرار داده است، برای همین است که درباره اهل بیت(علیهم السلام) می گویند که آنها «چشم خدا» هستند، یعنی آنها از طرف خدا شاهد رفتار ما هستند.

\*\*\*

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «خدا ما را زبان خود در میان مخلوقات قرار داد»، به راستی منظور از «زبان خدا» چیست؟

انسان با زبان خود سخن می گوید و خواسته خود را آشکار می سازد، اگر من بخواهم مطلبی را به کسی بگویم، با زبان سخن خود را بازگو می سازم، خدا هم به وسیله اهل بیت(علیهم السلام) خواسته های خود را بیان می کند، اهل بیت(علیهم السلام) دین واقعی را برای مردم بازگو می کنند، حلال و حرام خدا را روشن می سازند، برای همین است که درباره اهل بیت(علیهم السلام) می گویند که آنها «زبان خدا» هستند یعنی آنان خواسته های خدا را بازگو می کنند.

\*\*\*

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «خدا ما را دست مهربان خود قرار داد» به راستی منظور از «دست مهربان خدا» چیست؟

اگر من بخواهم به فقیری کمک کنم مقداری پول در دست می گیرم و آن پول را به او می دهم، شاید هم مقداری گوشت و میوه تهیه کنم و به در خانه او بروم و به



او بدهم، خدا هم رحمت و مهربانی خود را به وسیله اهل بیت (علیهم السلام) به انسان ها می رساند، پس آنها دست مهربانی خدا هستند، باران به برکت وجود آنان می بارد، درختان به برکت آنها میوه می دهند، همه به برکت آنها روزی می خورند.

آری، اهل بیت (علیهم السلام) جلوه مهربانی خدایند، سایه مهربانی آنها بر سر همه آفریده ها بوده است و خواهد بود، برای همین است که درباره اهل بیت (علیهم السلام) می گویند که آنها «دست مهربان خدا» هستند یعنی آنان جلوه مهربانی هستند.

\*\*\*

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خدا ما را دری به سوی خودش قرار داد» به راستی منظور از «دری به سوی خدا» چیست؟

اگر کسی بخواهد وارد خانه بشود باید از در وارد شود، کسی که می خواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا بشود، باید از راه اهل بیت (علیهم السلام) وارد شود، از غیر این راه نمی توان وارد خانه بندگی خدا شد، راه بندگی خدا همان راهی است که اهل بیت (علیهم السلام) بیان کرده اند، حتی فرشتگان نیز درس توحید و یکتاپرستی را از آنان فرا گرفته اند، اگر اهل بیت (علیهم السلام) نبودند هیچ کس نمی توانست به معرفت خدا برسد.

آری، هر کس می خواهد به خدا نزدیک شود باید با اهل بیت (علیهم السلام) آشنا شود و سخنان آنها را بشنود و از آنان درس بیاموزد، راه بندگی خدا فقط راه آنان است برای همین به آنان «دری به سوی خدا» می گویند.

\*\*\*

خدا صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و... همه این صفات زیبای خدا را می توانی در اهل بیت (علیهم السلام) ببینی، آنها محلّ ظهور این صفات خدایی در این دنیا هستند، قدرت خدا بی اندازه است، علم او هم همین طور بی اندازه است، صفات و خوبی های خدا حدّ و اندازه ندارد، اما تو می توانی آن

مقدار از صفات خدا را که می شود در این دنیا جلوه کند، در وجود آنها بیایی.

این ها گوشه ای از مقام والای اهل بیت (علیهم السلام) است، آنان همه کاره دنیا و آخرت هستند، ولی با همه این ها، آنها بنده خدایند، خدا آنان را آفریده است و نیازمند به خدایند، از خودشان هیچ ندارند، هر چه دارند، خدا به آنها داده است. خدا بی نیاز است و به هیچ چیز و هیچ کس نیاز ندارد، ولی اهل بیت (علیهم السلام) به خدا نیازمند هستند، فقیر درگاه او هستند و هر چه دارند از او دارند.

ص: 43

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «فقط به وسیله ما، خدا عبادت می شود، فقط به وسیله ما خدا شناخته می شود».<sup>(1)</sup>

اگر در این حدیث، مقداری فکر کنی متوجه می شوی که بندگی خدا و معرفت او فقط به دست اهل بیت (علیهم السلام) به دست می آید، آنان وسیله هدایت فرشتگان و انسان ها و همه موجودات هستند، هر کس بندگی خدا می کند از راهنمایی آنان بهره برده است، اگر آنها نبودند هیچ کس خدا را نمی شناخت. هر کس راه بندگی خدا را در پیش می گیرد به برکت اهل بیت (علیهم السلام) است. آنها راه رسیدن به خدا هستند، باید راه آنان را پیمود و ولایت آنان را پذیرفت که این تنها راه رستگاری است، خوشا به حال کسی که به معرفت امام دست پیدا کرد و روح و قلبش آسمانی شد!

خدا در سوره بقره آیه 269 چنین می گوید: «اگر به کسی حکمت عطا کنم، خیر فراوانی به او داده ام»، به راستی حکمت چیست که خدا آن را این قدر ارزشمند می داند؟

یادم نمی رود وقتی که در دانشگاه بودم، استاد درباره این آیه برایمان سخن

ص: 44

---

1- سمعت اباجعفر یقول: بنا عبد الله و بما عبد الله و بنا و حدّ الله تبارك و تعالی: الکافی ج 1 ص 145، بصائر الدرجات ص 84، بحار الانوار ج 23 ص 102.

می گفت، او گفت که منظور از حکمت در این آیه، همان فلسفه یونان است.

این حرف برایم جالب بود، آن زمان، دانشجویی بیش نبودم! اول راه بودم. سال ها گذشت، سؤالی برایم مطرح شد. در تاریخ خواندم که صدها سال بعد از پیامبر، برای اولین بار مسلمانان با فلسفه یونان آشنا شدند. خوب، معنای این سخن این بود که صدها سال، این آیه قرآن معنا و مفهومی نداشت، یعنی هم پیامبر و هم مسلمانان صدر اسلام از فلسفه هیچ حرفی نزده اند، اگر حکمت همان فلسفه یونان است، پس آنان از حکمت بی بهره بوده اند!

من به مطالعه و تحقیق ادامه دادم، سخنی از امام صادق (علیه السلام) خواندم که آن حضرت، حکمت را «بندگی خدا و معرفت امام» معنا کرده است، حکمتی که باید من به دنبال آن باشم، همان معرفت و شناخت امام است!

آری، وقتی به این معرفت برسم، دیگر به سوی همه خوبی ها جذب می شوم و عشق به زیبایی ها در دل من شعله می کشد آن وقت است که دیگر در وادی محبت امام گام برمی دارم و در محبتش بی قرار می شوم، اگر به چنین جایگاهی رسیدم، خوشا به حالم که به «کیمیای سعادت» رسیده ام! اگر محبت امام در جان من ریشه کرد، همه زشتی ها را به خوبی ها تبدیل می کند، مس وجودم را طلا می کند.

آری، حکمت، آن علمی است که صاحبش را در راه حق، محکم می سازد به طوری که دیگر او در شك و تردید نمی افتد. هیچ چیز مانند معرفت امام به باورهای انسان، استحکام نمی بخشد، معرفت امام، تنها راه بندگی خداست، کسی که امام زمان خود را بشناسد و ولایت او را بپذیرد همه چیز را به دست آورده است، او به کیمیایی بزرگی دسترسی پیدا کرده است و در حقیقت به سرچشمه همه خوبی ها و زیبایی ها دست یافته است.

امام امین خدا در روی زمین است، او حجّت خدا بر بندگان است، حتماً برای تو پیش آمده است که تلاش کرده ای برای شخصی که سخن تو را قبول ندارد، دلیلی بیاوری، آن دلیل تو، همان حجّت توست. وقتی تو برای ثابت کردن سخن خود، دلیل می آوری، در زبان عربی، به این دلیل تو، «حجّت» می گویند.

وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرادادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که امام را «حجّت خدا» می گویند، یعنی امام دلیل و برهان خداست، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا از امام پیروی کنند، هر کس از امام اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس تخلف کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است. (1)

امام از همه خطاها به دور است، جز سخن حق نمی گوید، اگر به چیزی امر کند، امر او از طرف خداست، اگر از چیزی نهی کند، آن نهی هم از طرف خداست، خدا

ص: 46

---

1- السلام على أئمة الهدى ومصايح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والمثل الأعلى والدعوة الحسنی، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته: عیون أخبار الرضا ج 1 ص 305، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشیعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعة ج 12 ص 298.

به او علم فراوان داده است، اگر مردم با جان و دل تسلیم او باشند و خود را به او بسپارند، دین آسمانی در جامعه نظام می یابد و مسلمانان سربلند می شوند و منافقان خشمگین می شوند و کافران از بین می روند.

امام یگانه دوران خود است، هیچ کس را نباید به او شبیه دانست، هیچ کس در مقام و عظمت به او نمی رسد، امام شبیه و مانند ندارد، او از هر جهت بر دیگران برتری دارد، خدا این مقام را به او عطا کرده است، به خاطر همین است که خدا ولایت امام را بر ما واجب کرده و از ما خواسته است تا تسلیم امر امام باشیم. ولایت امام، ولایت خداست، خدا این مقام را به او داده است، پس ما باید در مقابل فرمان امام، تسلیم باشیم. (1)

\*\*\*

به راستی آیا ما می توانیم همه جهات نفع و ضرر خود را درک کنیم؟ آیا می دانیم کاری را که الان انجام می دهیم دقیقاً چه اثری در این دنیا و آخرت ما دارد؟ آیا ما به آخرت علم داریم و اسرار رستگاری برای آن جهان را می دانیم؟ علم و دانش ما هرگز به آنجا نمی رسد، ما راهی نداریم جز این که از کسانی پیروی کنیم که خدا به آنان عصمت و علم فراوان داده است و آنان را برای هدایت ما فرستاده است.

آری، درک ما از نفع و ضرر زمان محدود است، ما آینده را نمی دانیم، ویژگی های جهان آخرت را خبر نداریم، خدا امام را برای ما قرار داده است تا دست ما را بگیرد و در مسیر رستگاری راهنمایی کند، اگر ما به امام پناه ببریم و خود را زیر نظر او قرار بدهیم و از سخنانش پیروی کنیم، به سعادت می رسیم.

امام امین خداست، امام در مسئولیتی که خدا به او داده است ذره ای کوتاهی و خیانت نمی کند، او نزد خدا به درجه ای از اعتبار رسیده است که خدا او را «امین» تشخیص داده است، او صلاحیت لازم برای هدایت مردم را دارد و امانت دار

ص: 47

---

1- الامام واحد دهره ، لا یدانیه أحد ، ولا یعادلہ عالم ، ولا یوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظیر ، مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له ولا اکتساب ، بل اختصاص من المفضل الوهاب ، فمن ذا الذی یبلغ معرفۃ الامام أو یمکنه اختیاره: الکافی ج 1 ص 201 ، الامالی للصدوق ص 777 ، کمال الدین ص 678 ، معانی الاخبار ص 99 ، البرهان ج 4 ص 284.

خداست، خدا کار هدایت مردم را به دست او سپرده است.

البته این که خدا کار هدایت مردم را به امام سپرده است باعث نمی شود تا کار از دست خدا خارج شود، خدا همواره بر همه چیز قدرت دارد و قدرت او محدود نمی شود، امام مردم را به همان شکلی که خدا می خواهد تربیت می کند و آنان را در مسیری که خدا می خواهد به کمال می رساند.

امام چیزی را می خواهد که خدا خواسته است. قلب امام جلوه ای از اراده خداست، هر چه خدا اراده کند امام هم همان را می خواهد، امام از پیش خودش چیزی را اراده نمی کند، او تسلیم فرمان خداست، هر آنچه خدا بخواهد، امام فقط آن را انجام می دهد. [\(1\)](#)

ص: 48

---

1- وفوض إلى نبيه فقال : (ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا) فما فوض إلى رسول الله فقد فوضه إلينا: الكافي ج 1 ص 266، بحار الانوار ج 47 ص 51، مرآة العقول ج 3 ص 149.

امام همان برگزیده خداست، از اسرار خدا باخبر است، خدا او را از نور خودش آفریده است، به او علم فراوان داده است، خدا او را از دام های شیطان دور می کند، او مقام عصمت دارد، از همه خطاها و لغزش ها به دور است، کسانی که راه شیطان را می روند مقام امام را انکار می کنند.

هر کس راه خدا را انتخاب کند از امام پیروی می کند و اطاعت از امام را اطاعت از پیامبر و خدا می داند، او تسلیم امام است و مقام والای او را قبول می کند.

هر فضیلتی که پیامبر دارد، امام هم دارد غیر از نبوت! پیامبر دین اسلام را آورد. دین او، دین کاملی بود، بعد از آمدن اسلام، دین های قبلی باطل شد، امام، مقام نبوت را ندارد، یعنی دین تازه ای نمی آورد، آیین و سبک زندگی جدیدی عرضه نمی کند، همه سخنان او برگرفته از آیین و سبک زندگی پیامبر است، او هیچ حکمی از حکم های پیامبر را تغییر نمی دهد، حلال محمد (صلی الله علیه وآله) تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام. در هر زمان، موضوعات جدیدی که پیش می آید، امام در چهارچوب سخنان پیامبر، حکم آن موضوع را بیان می کند.

پیامبر با فرشتگان سخن می گفت، جبرئیل برای پیامبر قرآن را آورد، امام هم با



فرشتگان سخن می گوید، گاهی جبرئیل هم با او گفتگو می کند، اما در این گفتگو، خبری از آیه های جدید قرآن نیست، قرآن به طور کامل بر پیامبر نازل شد و پرونده نازل شدن قرآن برای همیشه بسته شد. پس دیگر جبرئیل آیه ای از قرآن را بر هیچ کس نازل نمی کند، ولی همین جبرئیل با امام درباره موضوعات دیگری سخن می گوید، معلوم است که این سخن جبرئیل جزء قرآن نیست.

خلاصه سخن آن که به غیر از نبوت، هر کمالی را که پیامبر دارد به امام به ارث رسیده است. امام علم پیامبر را دارد، عصمت پیامبر را دارد، ولایت پیامبر را دارد...

\*\*\*

همان گونه که اطاعت از پیامبر واجب است، اطاعت از امام هم بر ما واجب است، در سبک زندگی خود باید گوش به فرمان امام باشیم، سخن او را با دل و جان بپذیریم، وقتی برای ما ثابت شد امام درباره موضوعی نظری داده اند نباید پذیرفتن نظر امام برای ما سنگین باشد، باید سر تسلیم به امام بسپاریم و سخش را قبول کنیم هر چند از اسرار آن نظر، آگاه نباشیم.

باید در همه زندگی خود به امام مراجعه کنیم و نظر او را جویا شویم، این نکته بسیار مهم است، باید اولین قدم ما، مراجعه به سخنان امام باشد، اگر می خواهیم به رستگاری برسیم باید این گونه باشیم و به این باور برسیم که هر مطلبی را که امام تأیید نکرده است باطل است، هر چیزی که امام آن را نگفته است ما را به بیراهه می برد. این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «هر سخنی که ما آن را نگفته ایم، باطل است و شما را گمراه می کند».(1)

وقتی در هر موضوع و مسأله ای برای ما ثابت شد که نظر امام چیست، باید تسلیم شویم، نه اینکه با سلیقه فردی از عمل به نظر امام، فرار کنیم. متأسفانه

ص: 50

---

1- سمعت ابا جعفر يقول: كلما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل: بصائر الدرجات ص 531، وسائل الشیعه ج 27 ص 75، مستدرک الوسائل ج 17 ص 282.

خیلی ها وقتی به اینجا می رسند پایشان می لغزد، سخن امام را می بینند ولی سلیقه های شخصی خود را به میدان می آورند و از عمل به سخن امام گریزان می شوند!

هر چقدر معرفت ما به امام بیشتر باشد، اطاعت ما از سخن امام بیشتر خواهد بود، اینجا جای ادعا نیست، باید با عمل نشان دهیم پیرو امام هستیم، چگونه می شود کسی ادعا کند اهل معرفت است ولی به سخن امام عمل نکند و نظر او را نپذیرد؟

من باید معارف دین، آیین و سبک زندگی خویش را از اهل بیت (علیهم السلام) فرا بگیرم و هر سخن دیگری را که با نظر امام مطابق نباشد باطل بدانم.

وقتی خود را این گونه به اهل بیت (علیهم السلام) بسپارم دیگر از گمراهی هراسی نخواهم داشت، زیرا آنان آنچه را که برای سعادت من لازم است بازگو کرده اند، مهم این است که من اهل تسلیم باشم و در جستجوی سخنان آنان برآیم.

آیا فکر کرده ای بعضی از کسانی که خود را مسلمان می دانند ولی امام زمانشان را نشناخته اند و با اهل بیت (علیهم السلام) بیگانه اند، چه حال و روزی دارند؟ در اینجا شرح حال چنین کسی را بیان می کنم:

او خود را مسلمان می داند و می خواهد بندگی خدا را بکند، ولی راه را گم کرده است، تلاش هم می کند و خودش را به زحمت می اندازد ولی راه صحیح را نمی پیماید، او هر چند وقت، به يك آیین و گروه علاقه پیدا می کند، خیال می کند آن گروه، مؤمن و خداپرست واقعی هستند، فریب ظاهر آنان را می خورد.

مدتی می گذرد و او خودش می فهمد که گمشده اش آنجا نیست، خودش می فهمد به جای آن که به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود از آن دور شده است برای همین از آن گروه جدا می شود و خودش می فهمد که گرفتار جهل و تاریکی بوده است، او در آغاز نمی دانست که به چه کسانی دل بسته است، ولی وقتی پرده ها از جلو چشمش کنار می رود می بیند که رهبر آن گروه، هدفی جز ریاست طلبی و دنیاطلبی ندارد و برای همین، شایستگی ندارد تا دیگران را به سوی خدا راهنمایی کند.

بعد از آن، افراد دیگری را می بیند، خیال می کند که آن گروه، گم شده او هستند، پس به آنان می پیوندد، ولی بعد از مدتی از آنها هم بریده می شود، او دیگر هیچ پناهی برای خودش نمی یابد، سرگردان می شود، از يك طرف او نمی تواند اعتقاد به خدا و پیامبر را کنار بگذارد، چون به آن باور دارد، از طرف دیگر، آنچه از گروه ها و آیین ها شنیده است او را آرام نکرده است.

این وضعیت آن قدر ادامه پیدا می کند تا این که سرانجام شیطان کار خودش را می کند، یکی از جریان ها که اصلاً شایستگی دین شناسی و اسلام شناسی را ندارند او را جذب می کنند و با حرف های به ظاهر زیبا، آرام آرام، اعتقاد به خدا و پیامبر را از او می گیرند و اینجاست که او بی ایمان می شود. (1)

اکنون یکی از این دو راه را برمی گزیند: یا آشکارا کفر خود را بازگو می کند، دیگر نماز نمی خواند، از همه مقدّسات جدا می شود، معلوم است وقتی مرگ او بیاید او در حال کفر از دنیا می رود و آتش در انتظار اوست. راه دوم راه نفاق و دورویی است، و بی ایمانی خود را در خانواده و جمع دوستان بازگو نمی کند، شاید گاهی هم نماز بخواند اما در دلش به وجود خدا و حق بودن پیامبر شك دارد و نسبت به قیامت هم اعتقادی ندارد. او همچون يك منافق زندگی می کند و تو خود می دانی که اگر با این حالت بمیرد عذاب دوزخ در انتظار اوست!

آری، من خیلی ها را دیده ام که جذب گروه های فکری مختلف شده اند و بدون این که خودشان بخواهند و بفهمند، دین خود را از ریشه از دست داده اند، مصیبت آنان از زمانی شروع شد که آنان معرفت صحیح به اهل بیت (علیهم السلام) نداشتند و به سخنان گه بار اهل بیت (علیهم السلام) مراجعه نکردند و برای همین نتوانستند حق را از باطل تشخیص بدهند و آرام آرام در گمراهی فرو رفتند، این نتیجه شناختن مقام امام است، اگر آنان به این باور می رسیدند که فقط باید دین خود را از سخنان

ص: 53

---

1- ومثله كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها ، فهجمت ذاهبة وجائية يومها ، فلما جنها الليل بصرت بقطع غنم مع راعيها ، فحنت إليها واغترت بها ، فباتت معها في مريضها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها وقطيعها ، فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها ، فبصرت بغنم مع راعيها فحنت إليها واغترت بها فصاح بها الراعي: الحقي براعيك ، وقطيعك فأنت تائهة متحيرة عن راعيك وقطيعك ، فهجمت ذعرة ، متحيرة ، تائهة ، لا راعي لها يرشدها إلى مرعاها أو يردها ، فبينما هي كذلك إذا اغتتم الذئب ضيعها ، فأكلها... الكافي ج 1 ص 184 ، الغيبة للنعماني ج 23 ص 87 ، بحار الانوار ج 23 ص 87.

اهل بیت(علیهم السلام) بگیرند به این گرفتاری مبتلا نمی شدند، کسی که به مقام امام معرفت پیدا کرده است به هر سخنی گوش فرا نمی دهد، او فقط از آیین اهل بیت(علیهم السلام) و کلام و سخن آنان پیروی می کند و این گونه به رستگاری می رسد. [\(1\)](#)

ص: 54

---

1- در اینجا و چند جای دیگر از کتاب «معرفت امام عصر» نوشته جناب سید محمدبنی هاشمی استفاده کرده ام، جای دارد که از تلاش های این نویسنده، کمال تقدیر را بنمایم.

دیگر می دانم که راهی به سوی خدا ندارم مگر آن راهی که خود خدا برایم قرار داده است و جز از این راه نمی توانم به خدا نزدیک بشوم، اگر من از پس پرده غیب خبر ندارم پس دیگر دنبال کسی که مثل خودم است نمی روم و از او پیروی نمی کنم! بلکه از کسی پیروی می کنم که به آنچه من نمی دانم آگاهی کامل دارد و از غیب خبر دارد، وقتی چنین کسی را پیدا کردم از او پیروی می کنم. این نکته را عقل هر کسی تأیید می کند.

وقتی می گویم باید از اهل بیت (علیهم السلام) پیروی کنیم، این سخن دلیل عقلی دارد، «پیروی جاهل از دانشمند» یک قانون عقلی است و همه آن را قبول دارند، انسان عاقل در امور مادی و دنیایی خود به متخصص مراجعه می کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می شود، پس در امور معنوی هم عقل این طور حکم می کند.

\*\*\*

حتماً نام ابوحمزه ثمالی را شنیده ای! همان که دعای سحر ماه رمضان را از امام سجاد (علیه السلام) نقل کرده است، دعایی که سراسر عرفان ناب است. ابوحمزه ثمالی یک روز نزد امام باقر (علیه السلام) رفت، آن حضرت به او چنین گفت: «ای ابوحمزه! وقتی

می خواهی به سفری بروی حتماً راهنمایی همراه خود می گیری، تو که به راه های آسمان آگاهی نداری، پس برای خود راهنمایی انتخاب کن!».

سفرهای زمان قدیم، خطرات زیادی داشت، مردم با اسب یا شتر به دل بیابان ها می زدند و حتماً يك راهنما با خود می بردند، امروزه بیشتر کسانی که می خواهند مثلاً به خارج از کشور بروند با تورهای مسافرتی می روند، (البته کسانی که تجربه این سفرها را دارند دیگر نیازی به راهنما ندارند)، ولی این يك قانون است، کسی که می خواهد به جایی برود که آنجا را نمی شناسد حتماً باید با راهنما برود.

آری، راه آسمان، همان راه هدایت است، خدا امام را به آن راه آشنا ساخته است، علم امام در علم خدا ریشه دارد، وقتی ما بدانیم که امام به راه هدایت آشناست، پس باید از او پیروی کنیم، سخن او را به جان و دل بپذیریم، وقتی امام سخنی می گوید و دستوری می دهد، سعادت دنیا و آخرت ما را در نظر می گیرد، چه بسا کسی با عقل ناقص خود، دستور امام را نپسندد، ولی پسند من و تو مهم نیست، جاهل از عالم پیروی می کند، وقتی من نزد پزشک می روم، او بیماری مرا تشخیص می دهد، چه بسا دارویی تلخ به من بدهد که من آن دارو را نمی پسندم، مثلاً اگر مرض قند داشته باشم دستور می دهد دیگر هرگز قند، شکر و شیرینی نخورم! من دستور او را اطاعت می کنم، چون می دانم او می خواهد من سلامتی ام را به دست آورم، اگر آپاندیس من عفونت کند و او تشخیص بدهد که باید جراحی شوم، باز هم قبول می کنم، اجازه می دهم با چاقوی جراحی بدن مرا پاره کند، این تسلیم شدن من برای چیست؟ چون او را عالم می دانم، همین طور باید تسلیم فرمان امام باشم. من شیعه هستم و پیرو مکتبی آسمانی! مکتب اهل بیت (علیهم السلام) برای همه زندگی من، برنامه دارد، از تولد تا ازدواج، از بچه دار شدن تا لحظه جان دادن، از حجاب و

عفت تا پرهیز از دروغ و تهمت، از رفتارم با همسرم تا رفتارم با همکارانم در محیط کار، از تغذیه تا کسب و کار و تجارت. اگر با این دید به همه سخنان اهل بیت (علیهم السلام) نگاه کنم، همه دستورات آنان را زیبا و دلنشین می یابم، همه این دستورات برای سعادت دنیا و آخرت من است، آنان همچون يك طبيب، سلامتی جسم و روح مرا در نظر گرفته اند، اگر از دستورات آنها پیروی کنم رستگاری از آن من است.

\*\*\*

می گویند: در زمان قدیم، شخص بزرگی به دل درد گرفتار شد، از خدا خواست تا او را شفا بدهد، ولی از شفا خبری نشد، چند روز گذشت، دل درد او شدیدتر شد، او از درد به خود می پیچید، یکی به دیدار او آمد و به او گفت: «باید نزد طیب بروی، زیرا خدا بی جهت علم طب را به انسان ها نیاموخته است و گیاهان دارویی را بیهوده نیافریده است! تو انتظار داری که خدا تو را همین طوری شفا بدهد؟ این خداست که شفا را در آن گیاهان قرار داده است، نزد طیب برو و دارو بگیر و آن را مصرف کن که شفای تو در آن است».

آری، کسی که بیمار می شود باید به پزشک مراجعه کند، اگر او در خانه اش بنشیند و فقط دعا کند، مردم کار او را نکوهش می کنند، اگر او شفا را از خدا می خواهد باید به همان راهی که خدا شفا را در آن قرار داده است مراجعه کند. این خداست که شفا را در مراجعه به پزشک قرار داده است، این قانون خدا برای سلامتی جسم است، همین طور خدا برای سلامتی روح و جان ما نیز این قانون را دارد، اگر ما دعا کنیم که خدایا ما را هدایت کن، اما به در خانه اهل بیت (علیهم السلام) نرویم، هدایت نخواهیم شد، خدا هدایت را در پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) قرار داده است، خدا به آنان عصمت داده است و رستگاری را در پیروی از آنان قرار داده است.



من در شهری کویری زندگی می‌کنم، در آران و بیدگل. شهری در حاشیه کویر مرکزی ایران. من فرزند کویرم! هر چقدر من از زیبایی و جذابیت کویر برای تو سخن بگویم، فایده‌ای ندارد، باید آن را تجربه کنی. در نزدیکی شهر ما، یک جاذبه گردشگری وجود دارد به نام «کویر مرنجاب». روزهای تعطیل از تهران افراد زیادی به آنجا می‌آیند، من که اهل اینجا هستم مسیر را به خوبی می‌شناسم و نیاز به راهنمایی ندارم، ولی تاکنون چندین جوان تهرانی در این کویر گم شده‌اند و جسد بی‌جان آنها بعد از چندین روز پیدا شده است! به راستی چرا آن جوانان، جان خود را در کویر از دست داده‌اند؟

خیلی ساده است: آنها به دنبال نور رفته‌اند! هیچ چیز در کویر خطرناک‌تر از این نیست که به دنبال نوری که از دور می‌بینی بروی! کسی که در کویر ماشینش خراب می‌شود، نگران می‌شود، سعی می‌کند خودش را به شهر برساند، در روز نمی‌داند کدام سمت برود، وقتی شب می‌شود از دور نور می‌بیند، او خیال می‌کند این نور، نزدیک است و می‌تواند با پیاده روی چند ساعته به آنجا برسد و جانش را نجات بدهد، هوای کویر در شب، خیلی دل‌انگیز است به انسان حالت شوق

می دهد، او حرکت می کند و نمی داند که این نور در فاصله صدها کیلومتری اوست و با پای پیاده چند روز راه است! آیا او آب برای چند روز همراه دارد؟

او شب تا صبح راه می رود، ولی به جایی نمی رسد، خسته می شود، پیاده روی در شن ها، انرژی زیادی از او می گیرد، آفتاب طلوع می کند، او دیگر آن نور را نمی بیند، دوباره سرگردان می شود، همین طوری بی هدف جلو می رود، خسته و تشنه می شود، همه انرژی خود را تمام کرده است، کویر در روز به گونه ای است که انسان به دور خودش می چرخد، شاید در روز چهل کیلومتر راه برود، ولی او به دور خودش در دایره ای بزرگ می چرخد! سرانجام انرژی او تمام می شود و دیگر قدرت حرکت ندارد، در دل کویر به زمین می افتد و در تشنگی جان می دهد. اگر او در سر جای خودش می ماند با همان مقدار آبی که همراه داشت چند روز، زنده می ماند، ولی حرکت در کویر همه انرژی او را می گیرد! این حکایت آن جوان مغروری است که با خود می گوید: من راهنما نمی خواهم!

آیا می دانی چه کسانی در کویر زنده ماندند؟ سال قبل يك گروه سه نفره بدون راهنما به دل کویر زدند، ماشین آنها در کویر خراب شد، دو نفر در کنار ماشین ماندند و یکی برای آوردن کمک به دل کویر زد، روز بعد او از تشنگی مرد، ولی آن دو نفر که حرکت نکردند، نجات پیدا کردند، زیرا خانواده آنان نگران آنها شدند، بعد از بیست ساعت، نیروهای امداد آنها را زنده پیدا کردند، آری، شاید این نکته برای شما عجیب باشد اما اگر در کویر گرفتار شدى تنها راه نجات این است که جایی نروید، همان جا بمانید، در روز با آینه، نور خورشید را انعکاس بدهید، در شب هم آتش روشن کنید، این طوری دیده می شوید، انرژی هم برای سه چهار روز دارید!

\*\*\*

حکایت ما هم، حکایت کسانی است که در کویر گرفتار شده اند، عده ای راهزن،

نورهایی را از دور نشان ما می دهند، ما خیال می کنیم که اگر به سمت آن نورها برویم نجات پیدا می کنیم، ولی ما خبر نداریم که جلوراه ما، باتلاق است، اگر در تاریکی شب، جلو برویم در آن باتلاق گرفتار می شویم، اگر هم زرنگ باشیم، فردا آفتاب می زند و با تشنگی چه خواهیم کرد؟ چه کسی به کمک ما خواهد آمد؟ کسانی که به دروغ ادعا می کنند می توانند ما را نجات بدهند، از طرف شیطان آمده اند تا ما را بدبخت کنند.

چرا ما به امام زمان پناه نمی بریم؟ خدا امامی به این مهربانی برای ما قرار داده است، چرا از راهنمایی او بهره نبریم! چرا همراه او سفر نکنیم؟ مگر نمی خواهیم به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت برسیم، پس باید از اهل بیت (علیهم السلام) پیروی کنیم.

اهل سنت که برای خود خلیفه انتخاب کردند و رهبری اهل بیت (علیهم السلام) را قبول نکردند، چه راهی را رفتند؟ رهبران آنان مانند خود آنها، جاهل و نادان بودند، کسی که خودش راه را بلد نیست چگونه می تواند جامعه را به منزل مقصود برساند؟ کسی که خودش راه را گم کرده است، رهبر آنان شده است، «کوری، عصاکش کور دیگر شده است».

حکایت کسی که در کویر است، شب هوای دلپذیر کویر فریض می دهد، کسی که پیرو رهبر دروغین می شود شاید چند روزی به ثروت و ریاست دنیا برسد، اما این ها زود تمام می شود، مرگ در کمین همه است، انسان جز يك کفن با خود نمی تواند ببرد، در لحظه مرگ، ثروت دنیا به کار نمی آید، او در آن لحظه چه خواهد کرد؟ کسی که امام زمانش را نشناسد با مرگ جاهلیت می میرد، فرشتگان پرده از جلو چشم او برمی دارند و او آتش جهنم را می بیند که شعله می کشد.

\*\*\*

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ).

هر روز در نماز، بارها از خدا می‌خواهم که مرا به راه مستقیم هدایت کند. باید از خدا راهنمایی و هدایت بخواهم، باید از راه‌های انحرافی پرهیز کنم، اگر می‌خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه او قدم بردارم.

اکنون که می‌دانم راه مستقیم، همان راه محمد (صلی الله علیه وآله) و خاندان پاک اوست، باید از این راه پیروی کنم، باید ولایت امام زمان (علیه السلام) را با دل و جان قبول کنم و خود را به او بسپارم، با ولایت اوست که می‌توانم به خدا نزدیک و نزدیک تر شوم و از خطر گمراهی نجات پیدا کنم. (1) مهدی (علیه السلام) امام زمان من است، پیشوای من است، باید به او معرفت پیدا کنم، او حجت خداست. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم. (2)

ص: 61

- 
- 1- ونحن الصراط المستقیم، ونحن عیبة علمه، ونحن تراجمه وحیه، ونحن أركان توحیده: معانی الأخبار ص 35، بحار الأنوار ج 24 ص 12؛ (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، یعنی محمداً وذریته: معانی الأخبار ص 36، بحار الأنوار ج 24 ص 13 (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، یعنی أمير المؤمنین: تفسیر العیاشی ج 1 ص 24، بحار الأنوار ج 82 ص 23 و ج 89 ص 240.
  - 2- وحزبه، وعیبة علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عیون أخبار الرضا ج 1 ص 305، من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشیعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعة ج 12 ص 298.

هر ساختمانی را که در نظر بگیری چند ستون دارد که آن ساختمان بر آن ستون ها بنا می شود، ستون ها نقش اساسی در حفظ ساختمان دارند. امام باقر (علیه السلام) به یکی از یارانش چنین گفت:

-- دین اسلام هم بر این پنج ستون استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت ما اهل بیت.

-- آقای من! کدام ستون از همه مهم تر است؟

-- ولایت ما از همه مهم تر است، چرا که ما راهنمای شما برای انجام نماز، زکات، حج و روزه هستیم. (1)

آری، اگر ما با اهل بیت (علیهم السلام) آشنا نبودیم، نماز، زکات، حج و روزه برایمان روشن و آشکار نبود، چرا که عدّه ای از منافقان بعد از پیامبر، کودتا کردند و حکومت را در دست گرفتند، هدف آنان، چیزی جز نابودی اسلام واقعی نبود، پول، قدرت و حکومت در دست آنان بود، با تبلیغات دروغین، سخنانی را به پیامبر نسبت دادند و مغز مردم را شستشو دادند و دین را تحریف کردند تا آنجا که فقط اسمی از اسلام در جامعه باقی ماند ولی همه احکام آن، دچار تغییر شد، اهل بیت (علیهم السلام) در مقابل آن

ص: 62

---

1- بني الاسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية، قال زرارة: فقلت: وأي شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل، لأنها مفتاحهن والوالي هو الدليل عليهن: الكافي ج 2 ص 18، المحاسن ج 1 ص 286، وسائل الشيعة ج 1 ص 13، بحار الانوار ج 65 ص 332.

چنین می گویند: حاکمی به مکتب شیعه علاقمند شده بود، از یکی از علمای شیعه راهنمایی خواست، آن عالم شیعه به او گفت: عالمان اهل سنت را به مهمانی دعوت کن، مرا هم دعوت کن! حاکم این کار را کرد. روز مهمانی فرا رسید، عالم شیعه به حاکم گفت: آیا اجازه می دهی من دو رکعت نماز طبق نظر اهل سنت بخوانم، بعد دو رکعت نماز طبق نظر اهل بیت (علیهم السلام) بخوانم، شما خودتان قضاوت کنید!

حاکم لبخندی زد و رضایت خود را اعلام نمود، عالم شیعه گفت: مقداری شیره انگور برایم بیاورید! شیره انگور را آوردند، او به علمای اهل سنت که آنجا بودند رو کرد و گفت: شما می گوئید با هر مایعی می توان وضو گرفت. پس با آن شیره انگور وضو گرفت، هر چه مگس در آن اطراف بود به سر و روی او چسبیدند، بعد گفت: یک لباسی که از پوست دباغی شده سگ تهیه شده باشد برایم بیاورید تا به تن کنم، مقداری نجاست خشک شده گریه هم برایم بیاورید تا بر آن سجده کنم! بعد از لحظاتی او نمازش را شروع کرد. حاکم این نماز را دید، به علمای اهل سنت گفت: نظر شما چیست؟ آیا او راست می گوید؟ آنها گفتند: بله. در فقه ما این نماز درست است!

سپس عالم شیعه گفت: حالا اجازه بده نماز مولایم علی (علیه السلام) را بخوانم! بعد از این که بدنش را شست، نزد حاکم آمد، با آب زلال وضو گرفت، لباس پاکیزه به تن کرد، سجاده اش را باز کرد، مهر تربت امام حسین (علیه السلام) را جلوی خود گذاشت و نماز خواند، بعد از این که نماز او تمام شد، آن حاکم، مذهب شیعه را انتخاب کرد، چون فهمید که این نماز، نماز واقعی است.

این نمونه ای بود از بلایی که اهل سنت بر سر نماز آورده اند، کاش فرصت بود تا از تحریفات دیگری که بر سر دین آورده اند سخن می گفتیم، در کتاب های اهل سنت مطالب عجیبی آمده است، این ها اعتقادات آنان درباره خداست: «خدا هر شب جمعه به شکل جوانی زیبا سوار الاغش می شود و به این دنیا می آید»، «خدا کفش هایی از جنس طلا به پا می کند»، «خدا را می توان در سرزمین منا در حالی که سوار شتر است دید»، «صورت خدا هنوز مویش روئیده نشده است ولی موی سر او، فرفری است»، «وقتی خدا جهان را آفرید به پشت خوابید و یک پایش را روی پای دیگرش انداخت». (1)

آری، این نتیجه دوری از امام است، کسانی که از حجت خدا جدا شوند به چنین دام هایی گرفتار می شوند!

\*\*\*

این سخن حضرت علی (علیه السلام) است: «خدا ما را راه رسیدن به خودش قرار داد، کسانی که از ولایت ما روی برگردانند یا دیگران را بر ما برتری دهند به لغزش می افتند و گمراه می شوند، آنان به گودال هایی که آب بدبو دارند روی می آورند، ولی کسانی که به سوی ما می آیند به چشمه های زلال آب روی آورده اند، چشمه هایی که به فرمان خدا جاری شده است و هرگز آب آن، خشک نمی شود». (2)

هر کس به امام پناه ببرد به آب زلال دست یافته است، ولی کسی که امام زمانش را نشناسد گرفتار شیادان می شود و از دین واقعی دور می گردد، اگر هم ذره ای از دین به او برسد با آلودگی همراه است، شیادان، دین را با خرافات تحویل او می دهند و اینجاست که اعتقادات او، خالص نیست، به خدا ایمان دارد اما معرفت او به خدا با کفر و شرک آمیخته است!

ص: 64

1- رایت ربی فی صورة شاب امرد جعد: الكامل لابن عدی الجرجانی ص 261، انه ربه تعالی فی المنام فی احسن صورة شاب موفا رجلاه فی خف علیه نعلان من ذهب: تاریخ بغداد ج 13 ص 312، ثم اننا نسأل المقریزی کیف لم يذكر بین المشبهة والمجسمة أقوال من يقول من أهل نحلته ان الله تعالی ينزل فی کل لیلة جمعة علی سطوح المساجد راكبا علی حماره بصورة غلام امرد ققط الشعر: اعیان الشیعة ج 1 ص 23، إن الله عز وجل لَمَّا قَضَى خَلْقَهُ اسْتَلْقَى فَوْضِعَ إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى: المعجم الکبیر للطبرانی ج 19 ص 13، قال أبو محمد الخلال: هذا حدیث إسنادہ کلهم ثقات و هم مع ثقتهم شرط الصحیحین: إبطال التأویلات لأخبار الصفات لأبي يعلي ج 1 ص 188 و 189.

2- يعرف الله عز وجل إلا- بسبیل معرفتنا، ونحن الأعراف يعرفنا الله عز وجل يوم القيامة علی الصراط، فلا يدخل الجنة إلا من عرفنا وعرفناه، ولا يدخل النار إلا من أنكرنا وأنكرناه إن الله تبارك وتعالى لو شاء لعرف العباد نفسه ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتى منه، فمن عدل عن ولايتنا أو فضل علينا غيرنا، فإنهم عن الصراط لناكبون، فلا سواء من اعتصم الناس به ولا سواء حيث ذهب الناس إلى عيون كدره يفرغ بعضها في بعض، وذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافية تجري بأمر ربها، لا نفاذ لها ولا انقطاع: الكافي ج 1 ص 184، بصائر الدرجات ص 517، بحار الانوار ج 8 ص 336.

آن چشمه معرفتی که هیچ آلودگی ندارد و آبش زلال است، چشمه اهل بیت (علیهم السلام) است که خدا آن را جاری ساخته است، فقط این چشمه است که می تواند تشنگان وادی معرفت را سیراب نماید، علم اهل بیت (علیهم السلام) تمامی ندارد، و هیچ کس از چشمه آنان، تشنه باز نمی گردد، به راستی چرا عدّه ای این چشمه زلال را رها می کنند و سراغ دیگران می روند؟!!!

ص: 65



شبی که پیامبر به معراج رفت خدا به او چنین وحی کرد: «ای محمد! من تو و علی و فاطمه و یازده امام از نسل آنها را از نور خود آفریدم، من ولایت شما را بر اهل آسمان ها و اهل زمین عرضه کردم، هر کس آن را پذیرفت در نظر من، مؤمن شد و هر کس آن را قبول نکرد در نظر من جزء کافران است. ای محمد! اگر کسی به سختی عبادت کند ولی ولایت شما را قبول نداشته باشد من عبادتش را قبول نمی کنم و به او نظر مرحمت نمی نمایم، او چاره ای جز این ندارد که ولایت شما را قبول کند، آنوقت است که در نظر من، مؤمن خواهد بود».(1)

\*\*\*

یکی از شیعیان آیه 19 سوره آل عمران را خواند، آنجا که خدا می گوید: «تنها دینی که خدا آن را قبول دارد دین اسلام است»، او به فکر فرو رفت، با خود گفت: منظور از این آیه چیست؟ سرانجام او نزد امام باقر(علیه السلام) آمد و از او خواست تا این آیه را برایش تفسیر کند، امام در پاسخ چنین گفت: «تنها دینی که خدا آن را قبول دارد تسلیم شدن در برابر ولایت علی(علیه السلام) است».(2)

آری، حقیقت دین چیزی جز روحیه تسلیم در برابر خدا نیست، ما نماز می خوانیم

ص: 66

1- یا محمد إني خلقتك و خلقت عليا و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة من ولده من سنخ نور من نوري ، و عرضت و لايتكم علي أهل السماوات و أهل الأرضين فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ، و من جحدتها كان عندي من الكافرين ، يا محمد لو أن عبدا من عبيدي عبدني حتى ينقطع و يصير كالشن البالي ثم أتاني جاحدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم: بحار الانوار ج 27 ص 200، شرح احقاق الحق ج 5 ص 46، مدينة المعاجز ج 2 ص 312.

2- (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)، آل عمران، آیه 19.

روزه می گیریم که حالت تسلیم در ما به وجود آید و ما بنده خدا شویم، اگر نماز من چنین اثری را نداشته باشد این نماز، چند حرکت نمایشی است و روح ندارد! روح عبادت این است که مرا در برابر خدا، تسلیم کند. اگر من روحیه تسلیم در برابر فرمان خدا را نداشته باشم از حقیقت ایمان بهره ای نبرده ام و طعم ایمان را نچشیده ام.

بالاترین نشانه تسلیم در برابر امر خدا، قبول ولایت امام است، اینجا جای امتحان بزرگ است، خدا بندگان خود را این گونه امتحان می کند و هر کس که ولایت امام را قبول کرد معلوم می شود روح ایمان را داشته است و اهل سعادت است. همه باورها، رفتارها و سبک زندگی ما باید در زیر چتر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) قرار بگیرد، در همه این موارد باید در مسیر هدایت آنان باشیم، فقط در این صورت است که می توان گفت ما بنده خدا هستیم، اگر فقط در مسائلی که دلپسند خودمان است به اهل بیت (علیهم السلام) رجوع کنیم و در آنچه نمی پسندیم به نظر خودمان عمل کنیم، معلوم می شود بنده خدا نیستیم! آری، اصل ایمان، قبول ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و عمل به سخنان آنان در همه زمینه ها است، این قانون خداست، خدا این قانون را در همه آفرینش قرار داده است، حتی فرشتگان هم با قبول ولایت اهل بیت (علیهم السلام) وارد وادی ایمان شدند.

\*\*\*

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «بعد از معرفت خدا، هیچ چیز در ارزش و فضیلت به نماز نمی رسد. بعد از معرفت و نماز، هیچ چیز به ارزش زکات نمی رسد، بعد از معرفت و نماز و زکات، هیچ چیز به ارزش روزه نمی رسد، ولی آغاز همه این عبادت ها، معرفت ما است و پایان همه آن ها هم معرفت ما است.» (1)

آری، نمازی که بدون ولایت امام است، نماز نیست، چون کسی که امام خود را

ص: 67

---

1- قلت له : أي الأعمال هو أفضل بعد المعرفة ؟ قال : ما من شيء بعد المعرفة يعدل هذه الصلاة ، ولا بعد المعرفة والصلاة شيء يعدل الزكاة ، ولا بعد ذلك شيء يعدل الصوم ، ولا بعد ذلك شيء يعدل الحج ، وفاتحة ذلك كله معرفتنا ، وخاتمة معرفتنا: الامالي للطوسي ص 694، بحار الانوار ج 27 ص 202، وسائل الشيعة ج 1 ص 27.

نشناخته است گرفتار راهزن ها می شود، او نمازی می خواند که با خرافات آمیخته شده است، برای رسیدن به نمازی که خدا از آن راضی است باید ولایت امام را پذیرفت و سپس از امام در چگونگی نماز خواندن پیروی کرد و سخنان دیگران را به کنار انداخت، پس من نماز را با ولایت امام آغاز می کنم تا بدانم نماز را چگونه بخوانم.

اکنون از من می پرسى که پایان نماز چگونه با ولایت امام ارتباط دارد؟ بدان که روح عبادت و ایمان، همان شناخت امام و قبول ولایت اوست، اگر نماز و روزه و دیگر عبادت های ماقبول شود، اثری که در ما می گذارد این است که روحیه تسلیم ما را زیاده تر می کند و باعث می شود که ما در راه ولایت امام، استوارتر و محکم تر شویم، برای همین است که اول و آخر هر عبادتی، ولایت امام است. عصاره و چکیده همه عبادت ها همان معرفت امام است، روح همه عبادت ها، ولایت امام است، برای همین است که ولایت، هیچ گاه ساقط نمی شود.

این سخن امام باقر(علیه السلام) است: «پایه های اسلام پنج چیز است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت ما. چهار تا از این ها در شرایطی ساقط می شود ولی ولایت ما هرگز ساقط نمی شود، کسی که فقیر است زکات و حج بر او واجب نیست. کسی که مسافر است نماز را شکسته می خواند، خانم ها در شرایط ویژه خودشان، نماز ندارند، کسی که مریض می شود روزه نمی گیرد، ولی ولایت در هر شرایطی، لازم و ضروری است»<sup>(1)</sup>.

روح دین، همان ولایت است و برای همین در هیچ شرایطی ساقط نمی شود! ما همواره باید در مسیر ولایت باشیم تا راه سعادت را گم نکنیم. انسان برای زنده ماندن به غذا، آب و هوا نیاز دارد، ولی اهمیت این ها با هم فرق می کند، ابتدا درباره غذا سخن می گویم: شاید شنیده باشی آقای گاندی در سن 74

ص: 68

---

1- بني الاسلام على خمس: إقامة الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحج البيت، وصوم شهر رمضان والولاية لنا أهل البيت، فجعل في أربع منها رخصة، ولم يجعل في الولاية رخصة من لم يكن له مال لم يكن عليه الزكاة، ومن لم يكن عنده مال فليس عليه حج، ومن كان مريضا صلى قاعدا وأفطر شهر رمضان. والولاية صحيحا كان أو مريضا أو ذا مال أو لا مال له فهي لازمة واجبة: الخصال للصدوق ص 278، وسائل الشريعة ج 1 ص 23، بحار الانوار ج 65 ص 376، جامع احاديث الشيعة ج 1 ص 461.

سالگی در سال 1933 میلادی دست به اعتصاب غذا زد و این اعتصاب 21 روز طول کشید، او در این مدت، فقط آب می نوشید. همچنین انسان می تواند سه روز بدون آب زنده بماند، نیاز بدن يك انسان معمولی به هوا و اکسیژن چگونه است؟ فقط سه دقیقه! بدن نیاز به غذا، آب و هوا دارد، ولی اگر سه هفته هم غذا به او نرسد زنده می ماند، اگر سه روز آب به او نرسد زنده می ماند، ولی اگر بیش از سه دقیقه اکسیژن به او نرسد مرگ او حتمی است. (نیاز انسان معمولی این گونه است البتّه بعضی ها با حبس نفس خود توانسته اند تا 11 دقیقه زیر آب بمانند، ولی آنها بعد از سال ها تمرین و بزرگ کردن ریه های خود به اینجا رسیده اند).

شاید جلوه آب و غذا بیشتر از هوا باشد، اما اهمیت هوا از همه چیز بیشتر است. حجّ و روزه مانند غذا است، نماز همانند آب است، اما ولایت اهل بیت (علیهم السلام) همانند اکسیژن است، همیشه و همواره و در هر شرایطی لازم است، اگر برای لحظه ای از امام خود جدا شویم ایمان خود را از دست داده ایم و گرفتار راهزنانی همچون شیطان می شویم، شیطان منتظر است و در کمین ما نشسته است، انتظار می کشد که ما يك لحظه، دست امام خود را رها کنیم، مانند کودکی که در تاریکی شب، دست پدرش را رها می کند و راهزن با انواع اسباب بازی ها سراغ او می آید، اسباب بازی هایی که در تاریکی شب، بازی نور دارند، اما نور آنها از يك باطری ضعیف است، باطری که نیم ساعت دیگر تمام می شود و دوباره تاریکی و حیرت به سراغ آن کودک می آید، پدر رفته است و او در آن بیابان تاریک به چه کسی پناه ببرد؟ دزدها در کمین اویند...

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «ما ریشه همه خوبی ها هستیم»، شاید سؤال کنی منظور از «خوبی ها» چیست؟ امام در ادامه سخن خود این ها را از خوبی ها می شمارد: «توحید و یکتاپرستی، نماز، روزه».<sup>(1)</sup>

آری، اهل بیت (علیهم السلام) ساخته عنایت و لطف خدا هستند، برای همین آنها ریشه همه خوبی ها می باشند، حتی یکتاپرستی که اصل دین است از راه ولایت اهل بیت (علیهم السلام) به دست می آید. درست است که عقل انسان، اصل وجود خدا را درک می کند و از راه عقل و فطرت خود به خداپرستی می رسد، ولی نکته مهم این است که در مسیر خداپرستی، شیطان کمین کرده است و هر لحظه می خواهد ما را گمراه کند، چه بسا با ذره ای غفلت، انسان به خطا بیفتد، وسوسه های شیطان و افکار ناقص بشری نمی گذارد که انسان این اعتقاد به خدا را حفظ کند و چه بسا او را از حرکت در مسیر صحیح باز می دارد.

کسانی که با اهل بیت (علیهم السلام) و سخن آنان انس نداشته اند، هر چند به حکم فطرت و عقل خود به خدا ایمان آورده اند ولی باورهای غلط آنان را فریب داده است و کار به آنجا می رسد که يك مسلمان که خود را پیرو خدا می داند اعتقاد به خرافاتی پیدا

ص: 70

---

1- نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر، فمن البر التوحيد والصلاة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد الجار والاقرار بالفضل لأهله وعدونا أصل كل شر ومن فروعهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة وأكل الربا وأكل مال اليتيم بغير حقه... الكافي ج 8 ص 242، وسائل الشيعة ج 27 ص 70، شرح الاخبار ج 3 ص 9، بحار الانوار ج 24 ص 303.

می کند که قبلاً به آن اشاره کردم: (خدا هر شب جمعه به شکل جوانی زیبا سوار الاغش می شود و به این دنیا می آید، موی سر خدا، فرفری است و کفشی از جنس طلا بر پا دارد، وقتی خدا جهان را آفرید به پشت خوابید و یک پایش را روی پای دیگرش انداخت). (1)

آری، هر کس به اهل بیت (علیهم السلام) که همان دوازده امام هستند، پناه نبرد، نتیجه کارش به اینجا می رسد که در دام این خرافات گرفتار می شود. ما برای یکتاپرستی هم نیاز به راهنما و معلم داریم، خدا اهل بیت (علیهم السلام) را برای راهنمایی ما قرار داد تا خود را به آنان بسپاریم و از سخنان آنان که به ما رسیده است پیروی کنیم و با برنامه تربیتی آنان رشد کنیم و از انحراف ها در امان بمانیم. به راستی که آنان اصل و فرع همه خوبی ها هستند، آنان ابتدا و انتهای زیبایی ها می باشند، خوبی و زیبایی چیزی است که آنان می گویند و انجام می دهند، هر چیزی که آنان تأیید نکنند باطل است و حتماً باعث گمراهی ما می شود، ما باید قدری فکر کنیم، چه معلم و راهنمایی بهتر از آنان می توان یافت؟ (2)

خدا به آنان مقام عصمت داده است و آنان هرگز خطا نمی کنند، دروغ نمی گویند، آنان به دست لطف خدا تربیت شده اند و آمده اند تا ما را به کمال برسانند، خدا سرپرستی مردم را به آنان سپرده است و آنان در کمال محبت و آقایی و بزرگواری به هدایت مردم می پردازند و با دلسوزی تمام در حق مردم، پدری می کنند.

\*\*\*

این سخن امام رضا (علیه السلام) است: «امام همچون آبی زلال برای تشنگان است، او مردم را به سوی رستگاری هدایت می کند و از گمراهی نجات می دهد، امام همانند پدر و برادر مهربان است...». اگر پدر دلسوز ببیند فرزندش به راه خطا می رود، با مهربانی او را از خطایش باز می دارد و به هر قیمتی شده است او را از

ص: 71

1- رایت ربی فی صورة شاب امرد جعد: الكامل لابن عدی الجرجانی ص 261، انه ربه تعالی فی المنام فی احسن صورة شاب موفرا رجلاه فی خف علیه نعلان من ذهب: تاریخ بغداد ج 13 ص 312، ثم اننا نسأل المقریزی کیف لم يذكر بین المشبهة والمجسمة أقوال من یقول من أهل نحلته ان الله تعالی ینزل فی کل لیلۃ جمعة علی سطوح المساجد راكبا علی حماره بصورة غلام أمرد ققط الشعر: اعیان الشیعة ج 1 ص 23، إن الله عز وجل لَمَّا قَضَىٰ خَلْقَهُ اسْتَلْقَىٰ فَوْضِعَ إِحْدَىٰ رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى: المعجم الكبير للطبرانی ج 19 ص 13، قال أبو محمد الخلال: هذا حدیث إسنادہ کلهم ثقات و هم مع ثقتهم شرط الصحیحین: إبطال التأویلات لأخبار الصفات لأبي يعلي ج 1 ص 188 و 189.

2- إن ذكر الخیر كنتم أوله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهاه. بأبي أنتم وأمي ونفسي، كيف أصف حسن ثنائكم، وأحصي جميل بلائكم... عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشیعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشیعة ج 12 ص 298.

سقوط در انحراف ها نجات می دهد، برادر در سختی ها و گرفتاری ها، برادر خود را تنها نمی گذارد، کسی که برادر مهربان دارد هیچگاه خود را تنها احساس نمی کند.

وقتی من ولایت امام زمان (علیه السلام) را می پذیرم، خود را در سایه حمایت و مهربانی او قرار می دهم، دیگر نگرانی برای من معنایی ندارد، به راستی کدام پدر از امام مهربان تر، آگاه تر، با قدرت تر و دلسوزتر است؟ امام به اذن خدا، همه کاره این جهان هستی است، همه هستی به فرمان اوست، کارهایی را که امام می تواند برای نجات من انجام بدهد هیچ پدری نمی تواند در حقّ فرزندش انجام بدهد. امام شیعه خود را به حال خود رها نمی کند و در لحظه های خطر، دست او را می گیرد.

فرض کن يك كودك در تاریکی شب می خواهد به راهی که تا به حال نرفته است قدم بگذارد، او دست خود را در دست پدر می گذارد، درست است که در تاریکی، هیچ چیز را نمی بیند، اما او دلش آرام است و مطمئن است که همراه با پدرش به مقصد می رسد. ما به این دنیا آمده ایم تا زاد و توشه ای بگیریم و به سوی آخرت برویم، باید دست در دست راهنمایی که خدا برایمان قرار داده است بنهیم و مسیر بندگی خدا را طی کنیم، اگر دست در دست امام مهربان خویش بگذاریم از وسوسه های شیطان و خطرات نجات پیدا می کنیم.

کسی که ولایت امام را نپذیرفته است، همچون كودك بی پدری است که در تاریکی گرفتار شده است، راه را نمی بیند، افتان و خیزان مسیری را طی می کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده اند، او هیچ پناهی ندارد و چه بسا به کسانی پناه ببرد که خودشان هم راه را بلد نیستند و در حیرتند.

\*\*\*

یادم نمی رود چند سال پیش برای دیدن دوستم به شهری سفر کردم، برای اولین بار بود که به آنجا می رفتم، در ورودی شهر، آدرس منزل دوستم را از يك

نفر پرسیدم، او آمد سوار ماشین من شد و همراه من تا در خانه دوستم آمد. او می توانست مسیر را به من بگوید، ولی این کار را نکرد، زیرا می دانست آدرس، پیچ و خم دارد و من آن را پیدا نمی کنم. اکنون که این خاطره را گفتم متوجه شدم که هدایت دو نوع است:

نوع اول: نشان دادن راه.

در این نوع هدایت، راهنما فقط راه را به ما نشان می دهد و ما خودمان باید راه را برویم.

نوع دوم: رساندن به مقصد.

در این نوع هدایت، در اینجا راهنما همراه ما تا رسیدن به مقصد می آید.

هدایت امام از نوع دوم است، او در طول مسیر همراه ما هست، هر لحظه ما را کمک می کند و ما با همراهی او به مقصد می رسیم، اگر واقعاً خودمان را به امام بسپاریم حتماً این گونه هدایت می شویم.

\*\*\*

شنیده ام یکی از علمای شیعه، سال های سال در آرزوی دیدار امام زمان بود، او برای رسیدن به آرزویش خیلی تلاش کرد، به هر راهی متوسل شد، در همه حال برای حاجت خود، دعا می کرد، نزدیک به سی سال گذشت، او هنوز دلش برای دیدار امام می تپید. يك سال که آن عالم به مدینه سفر کرده بود، تصمیم گرفت با پای پیاده از شهر مدینه به سوی قبرستان اُحد برود و قبر حضرت حمزه (علیه السلام) (عموی پیامبر) را زیارت کند. حضرت فاطمه (علیها السلام) مدت ها با پای پیاده این مسیر را می رفتند و عمویشان حضرت حمزه (علیه السلام) زیارت می کردند، آن عالم تصمیم گرفته بود تا در این «مسیر فاطمی» گام بردارد شاید خدا او را به آرزویش برساند.

همین طور که در کنار جاده خلوت با پای پیاده راه می رفت، توفیق نصیبش شد و

ص: 73



به دیدار امام زمان رسید، به زمین افتاد، پای امام را بوسید و گریه کرد و چنین گفت: «آقای من! شما در این سی سال کجا بودید؟ چرا زودتر در حق من مهربانی نکردید؟ شما می دانستید که من چقدر در اشتیاق شما می سوزم».

اینجا بود که امام شروع به سخن کرد و چنین گفت: «یادت هست در جوانی با فلان شخص رفیق شدی و خیلی با او صمیمی شدی، ولی بعد از او جدا شدی؟ من بودم که تو را از او جدا کردم، اگر رفاقت را با او ادامه می دادی دین خود را از دست می دادی. یادت هست می خواستی با خانمی ازدواج کنی، به خواستگاری هم رفتی ولی ازدواج با او به هم خورد، آن ازدواج به صلاح تو نبود، من مانع شدم، این همسری که الان داری چقدر تو را در دین و دنیایت کمک کرده است، من اسباب آن را فراهم کردم، دوستانی که الان داری چقدر برای تو مناسب هستند، من آنها را برای تو فراهم کردم، یادت هست آنخطر تصادف از تو رفع شد، من آن را برطرف کردم، آن سال که به سختی بیمار شدی و همه از تو ناامید شدند، من دعا کردم و تو شفا گرفتی...».

امام آن قدر از جلوه های مهربانی خود گفت که آن شخص، سرش را از خجالت پایین انداخت، او خیال می کرد که امام زمان به فکر او نبوده است، آن وقت فهمید که در هر لحظه زندگی اش، امام او را یاری کرده است.

آری، اگر با دقت به زندگی خود نگاه کنیم، صدها مورد از جلوه های مهربانی امام زمان را می بینیم، به راستی که امام همچون پدری مهربان، دست شیعیان خود را می گیرد و در مسیر زندگی به سوی رستگاری می برد.

این سخن امام باقر(علیه السلام) است: «فطرت همه انسان ها به سوی حق طلبی گرایش دارد و خدا در فطرت انسان ها این سه چیز نهاده شده است: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین».

سپس آن حضرت فرمود: «توحید تا اینجاست»، آری توحید از سه نکته اساسی تشکیل شده است: یکتاپرستی، نبوت و ولایت. اگر کسی ولایت را قبول نداشته باشد باور او به خدا صحیح نیست و او یکتاپرست نیست، زیرا سخن خدا را قبول نکرده است و تسلیم او نبوده است. (1)

\*\*\*

ابوحزمه ثمالی نزد امام باقر(علیه السلام) بود، امام او به چنین گفت: «کسی که به شناخت خدا رسیده است، بندگی خدا را می نماید و به سعادت می رسد». ابوحزمه گفت: آقای من! فدای شما بشوم! برایم بگوئید که «شناخت خدا» چیست؟

امام پاسخ داد: شناخت خدا در چهار چیز است:

اول: باور به یگانگی خدا، (توحید)

دوم: باور به پیامبر، (نبوت)

ص: 75

---

1- الرضا عن أبيه، عن جده في قوله تعالى: فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هو التوحيد ومحمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين إلى هاهنا التوحيد: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 296، بحار الانوار ج 3 ص 277، بحار الانوار ج 36 ص 103، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 344.

چهارم: دشمنی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) (تبری). (1)

\*\*\*

«ولایت» جزئی از «شناخت خدا» است، خدا باوری بدون اعتقاد به مسیر بندگی خدا، امکان ندارد. اگر کسی ادعا کند من «خداشناس» هستم ولی «امام شناس» نباشد، دروغگویی بیش نیست، همچنین کسی که بگوید من خدا را باور دارم ولی به امام باور نداشته باشد، دروغگوست. خداشناسی بدون امام شناسی، امکان ندارد، کسی که می گوید من خداشناس هستم ولی معرفت امام را ندارد، گرفتار توهم شده است، خداشناسی او چیزی جز خیال باطل نیست!

اگر کسی واقعاً خدا را باور دارد، باید تسلیم امر خدا باشد، امامت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) راهی است که خدا برای مردم قرار داده است و از همه خواسته است از این راه به سوی او بیایند، کسی که ولایت امام را قبول نکرده است، تسلیم امر خدا نشده است، پس او دروغ می گوید که من خدا را باور دارم. خانه من يك در بیشتر ندارد، وقتی مهمانی برگزار می کنم، مهمانان از همان در وارد خانه ام می شوند، اگر کسی از سر دیوار بالا رود و به منزل من بیاید همه او را نکوهش می کنند، من دیگر چنین مهمانی را دوست ندارم، همین طور کسی که می خواهد بندگی خدا را بنماید باید از آن دری که خدا مشخص کرده است وارد شود، خداشناسی و رسیدن به رضایت خدا فقط يك راه دارد و آن هم راه امام.

\*\*\*

بار دیگر به سخن امام باقر (علیه السلام) فکر می کنم، امام در سخن خود، «شناخت خدا» را در چهار چیز بیان کرد: «توحید، نبوت، امامت و تبری». این خیلی عجیب است که امام، تبری را يك جزء از خداشناسی معرفی کرد، خیلی ها از این نکته غافل

ص: 76

---

1- إنما يعبد الله من يعرف الله ، فأما من لا يعرف الله فإنما يعبد هكذا ضللا قلت : جعلت فداك فما معرفة الله ؟ قال: تصديق الله عز وجل وتصديق رسوله وموالاته علي والائتمام به وبأئمة الهدى عليهم السلام والبراءة إلى الله عز وجل من عدوهم ، هكذا يعرف الله عز وجل: الكافي ج 1 ص 180، مرآة العقول ج 2 ص 300.

شده اند و راه را گم کرده اند، همه می دانیم که تبری از باورهای اصیل شیعه است ولی امروز بیم آن می رود که این باور در جامعه کم رنگ شود!

من برای زندگی در این دنیا دو راه بیشتر ندارم، یا باید به حزب خدا پیوندم یا به حزب شیطان. وقتی من از دشمنان آل محمد (علیهم السلام) بیزاری می جویم، از شیطان و حزب او و دوستانش بیزار شده ام. حقیقت دین چیزی جز تولی و تبری نیست. تولی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبری یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن! دین یعنی این که من دوستان خدا را دوست بدارم و دشمنان خدا را هم دشمن بدارم! تبری، یعنی شیطان ستیزی و شیطان گریزی!

آری، تبری و بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) باعث می شود انسان راه را گم نکند و گرفتار راهزن ها نشود، برای همین اهل بیت (علیهم السلام) به بیزاری از دشمنان تأکید زیاد داشته اند. یکی از شیعیان نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و گفت: یکی از آشنایان من، حضرت علی (علیه السلام) را دوست دارد، اما از دشمنان او، بیزاری نمی جوید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «چنین شخصی دشمن ماست، پشت سر چنین شخصی، نماز نخوان زیرا او شایستگی امام جماعت شدن را ندارد». (1)

روزی از روزها به امام صادق (علیه السلام) خبر دادند که یکی از دوستان ما، شما را دوست دارد، ولی در دشمنی با دشمنان شما، ضعیف است، ما او را به خوبی می شناسیم، او هرگز محبتی به دشمنان شما ندارد، اما بیزاری او از دشمنان شما کم است! امام صادق (علیه السلام) چنین فرمود: «او هرگز از شیعیان ما نیست. کسی که ادعای محبت ما بنماید ولی از دشمنان ما بیزاری نجوید، دروغگویی بیش نیست». (2)

\*\*\*

اکنون قلم در دستم بی تابی می کند و می خواهد روی سخنش با اهل بیت (علیهم السلام) باشد: فدای شما بشوم! خدا را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم، هر چه را که

ص: 77

- 
- 1- هذا مخلط و هو عدو لاتصل خلفه و لاکرامة: تهذیب الاحکام ج 3 ص 28، وسائل الشیعة ج 8 ص 309.
  - 2- هیهات، کذب من ادعی محبتنا ولم یتبرأ من اعدائنا: مستطرفات السرائر ص 266، بحار الانوار ج 27 ص 58.

شما اعتقاد دارید من به آن معتقد هستم، آنچه را که شما قبول ندارید من هم آن را قبول ندارم، هر چه را که از آن بیزار هستید، من نیز از آن بیزارم. من دوستان شما را دوست دارم، با دشمنان شما، دشمن هستم.

من رنگ و بوی شما را دارم، من در فکر و اندیشه و احساس و کردار فقط پیرو شما هستم. خوب می دانم که اگر شما را دوست داشته باشم و از دشمنان شما بیزار باشم، شیعه واقعی شما هستم.

اگر بخواهم جزء پیروان راستین شما باشم، باید هم محبت شما را داشته باشم و هم با دشمنان شما، دشمن باشم، آن کسی که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزار نیست، به دروغ ادعای محبت شما را می کند، شما این محبت را از او نمی خرید. دشمنان شما در حق شما ظلم زیادی نمودند، خانه مادرتان فاطمه (علیها السلام) را آتش زدند، محسن او را کشتند، حال چگونه می شود که محبت آنان در قلب من باشد؟ هرگز! من از همه کسانی که در حق شما ظلم کردند، بیزار هستم.

من گوش به فرمان شما هستم، کلام و سخن شما را قبول می کنم، به مقامی که خدا به شما داده است، اعتقاد دارم و همه فضائل و زیبایی های شما را قبول دارم.

هنگام سختی ها و بلاها به شما پناه می آورم، هر وقت که می خواهم دعایی بکنم و حاجتی را از خدا بخواهم، شما را واسطه نزد خدا قرار می دهم، وقتی می خواهم با خدای خود سخن بگویم، خدا را به حق شما قسم می دهم.

من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را قبول کرده ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آنها می کنند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می برند، پیروی نمی کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنم در پی ندارد. (1)

ص: 78

---

1- بآبی اَنتُم وَاُمّی وَاَهلی وِمالی وَاُسرتی، اَشهد الله وَاشهدکم اَنّی مؤمنٌ بکم وِما اَنتُم به، کافرٌ بعدوکم وِما کفرتُم به، مستبصرٌ بشأنکم وِبضلالة من خالفکم، موال لکم وَاولیائکم، مَبغضٌ لاعدائکم وِمعاد لهم، سلّم لمن سالکم، وحرِبٌ لمن حاربکم، محقّقٌ لما حقّقتُم، مَبطلٌ لما اَبطلتُم، مطیعٌ لکم، عارفٌ بحقّکم، مقرٌّ بفضلكم... عیون أخبار الرضا ج 1 ص 305، کتاب من لا یحضره الفقیه ج 2 ص 609، تهذیب الأحکام ج 6 ص 95، وسائل الشیعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدی ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحادیث الشیعة ج 12 ص 298.

يك روز جبرئیل از آسمان به زمین آمد و خدمت پیامبر رسید و پیام مهمی را از طرف خدا آورد، آن پیام این بود: «کسی که به یگانگی من و پیامبری تو و ولایت علی و فرزندان پاك او باور داشته باشد من رحمت خود را بر او نازل می کنم و در روز قیامت او را در بهشت جای می دهم و نعمت های فراوان خود را به او عطا می کنم و او را از بندگان خاص خودم قرار می دهم، به طوری که اگر مرا صدا بزند پاسخ او را می دهم و دعایش را مستجاب می کنم، خطای او را می بخشم. اگر کسی یگانگی مرا قبول داشته باشد و پیامبری تو را قبول کند ولی ولایت علی و فرزندان پاك او را قبول نکند، او نعمت مرا انکار کرده است و عظمت مرا كوچك شمرده است و در راه كفر قدم برداشته است، برای همین اگر مرا صدا بزند، جوابش را نمی دهم و امیدش را ناامید می کنم و از نعمت های بهشتی او را محروم می کنم».(1)

\*\*\*

مامون هفتمین خلیفه عباسی بود، وقتی او به حکومت رسید تصمیم گرفت تا

ص: 79

---

1- من علم أن لا إله إلا أنا وحدي ، وأن محمدا عبدي ورسولي ، وأن علي بن أبي طالب خليفتي ، وأن الأئمة من ولده حججبي أدخله الجنة برحمتي ، ونجيته من النار بعفوي ، وأبحث له جواربي ، وأوجب له كرامتي... ومن لم يشهد أن لا إله إلا أنا وحدي أو شهد بذلك ولم يشهد أن محمدا عبدي ورسولي ، أو شهد بذلك ولم يشهد أن علي بن أبي طالب خليفتي ، أو شهد بذلك ولم يشهد أن الأئمة من ولده حججبي فقد جحد نعمتي ، وصغر عظمتي ، وكفر بآياتي وكتبي...: كمال الدين ص 258، الاحتجاج ج 1 ص 87، بحار الانوار ج 27 ص 119.

امام رضا(علیه السلام) را مجبور کند تا از مدینه به خراسان برود، امام رضا(علیه السلام) چاره ای ندید و از مدینه به سوی خراسان حرکت کرد، در مسیر راه به شهر نیشابور رسید، مردم نیشابور وقتی شنیدند امام رضا(علیه السلام) از شهر آنان عبور می کند، خیلی خوشحال شدند.

مامون دستور داده بود که ماموران نگذارند امام زیاد در نیشابور بماند، برای همین دستور حرکت داده شد، خبر به همه رسید امام از شهر نیشابور حرکت می کند، غوغایی در میان علمای شهر به پا شد. چند نفر از بزرگان آن ها نزد امام آمدند و چنین گفتند: ای پسر رسول خدا! از میان ما می روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده ایم، برای ما حدیثی بگو تا از شما یادگار داشته باشیم!

امام لبخندی زد، همه خوشحال شدند، قلم های خود را در دست گرفتند تا سخن امام را بنویسند. امام رو به آنان کرد و گفت: «من این حدیث را از پدرانم از پیامبر برای شما نقل می کنم. پیامبر این حدیث را از جبرئیل شنیده است که خدا فرموده است: لا إله إلا الله، دژ محکم من است، هر کس وارد این دژ بشود از عذاب جهنم در امان خواهد بود». سخن امام به پایان رسید و امام آماده حرکت شد، همه با امام خداحافظی کردند. امام چند قدم دور شد، سپس بار دیگر چنین گفت: «بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا».

منظور امام از این سخن چه بود؟ امام می خواست بگوید: فقط گفتن «لا إله إلا الله» کفایت نمی کند، باید به همه شرایط آن نیز عمل نمود. یکی از مهم ترین شرایط توحید، اعتقاد به امامت است. مردم باید امام زمان خود را بشناسند و تسلیم امر او باشند، توحید بدون ولایت امام نمی تواند باعث نجات کسی بشود. (1)

ص: 80

1- عن إسحاق بن راهويه، قال: «لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا بَنِيْسَابُورَ وَأَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ، اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، تَرَحَّلْ عَنَّا وَلَا تَحَدِّثْنَا بِحَدِيثِ فَنَسْتَفِيدُ مِنْكَ؟ وَكَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعِمَارِيَّةِ، فَأَطَّلَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ جِبْرَائِيلَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشْرُوطِهَا، وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»: التوحيد للصدوق ص 25، الأُمالي للصدوق ص 306، ثواب الأعمال ص 6، عيون أخبار الرضا ج 1 ص 144، معاني الأخبار ص 371، الجواهر السننية ص 22، بحار الأنوار ج 3 ص 7 و ج 49 ص 123، نور البراهين ج 1 ص 76، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 39، بشارة المصطفى ص 413، وراجع روضة الواعظين ص 42، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 296، ينابيع المودة ج 3 ص 123.

در آیه 89 و 90 سوره «نمل» چنین می خوانیم: روز قیامت روزی است که خدا به اعمال خوب بندگانش، پاداش می دهد، کسانی که با خود «نیکی» آورده باشند، خدا به آنان پاداشی بهتر می دهد و آنان از ترس و وحشت روز قیامت در امان می مانند و بهشت در انتظار آنان است، ولی کسانی که با خود، «بدی» آورده باشند، فرشتگان آنان را با صورت به آتش جهنم می افکنند و به آنان چنین می گویند: «این آتش جهنم، جزای کارهای خود شماست، شما فقط نتیجه کارهای خود را می بینید». (1)

به راستی منظور از «نیکی» و «بدی» چیست؟ آیا دوست داری جواب این سوال را بدانی؟ این سخن حضرت علی (علیه السلام) است: بدان که منظور خدا از «نیکی» ولایت و محبت ما می باشد و منظور خدا از «بدی»، دشمنی با ماست. (2)

وقتی به این سخن فکر می کنم، خدا در این دو آیه از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) سخن گفته است، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، اما ممکن است يك نفر

ص: 81

1- (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ): نمل، آیه 90 - 89.

2- الحسنة معرفة الولاية وحبنا اهل البيت والسينة انكار الولاية... الكافي ج 1 ص 185، بحار الأنوار ج 7 ص 305، التفسير الصافي ج 4 ص 78، البرهان ج 4 ص 232، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 104.



سال های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست!

من باید در راه و مسیر راه باشم، اگر من ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستم.

\*\*\*

در حیاط خانه ما، بوته گل یاسی بود، فصل بهار که می رسید عطر یاس همه خانه و خانه های اطراف را پر می کرد، هر کس از آنجا عبور می کرد، مدهوش این بوی خوش می شد. ولی من در بهار دچار حساسیت می شدم، عطسه های شدید و سردرد!

در آغاز نمی دانستم علت چیست، نزد پزشک رفتم او وقتی از من سؤالات زیادی کرد فهمید که من به گل یاس حساسیت دارم. سرانجام مجبور شدم آن بوته را ببرم.

یک سال گذشت، بار دیگر گل یاس سبز شد و قد کشید، دوباره گل های خوشبو که همه جا را معطر می کرد. من بار دیگر گل یاس را بریدم. چاره ای نداشتم. چند سال این ماجرا تکرار شد، من همه شاخه های آن درخت را می بریدم، اما فایده ای نداشت.

یک روز، یکی از دوستانم که کشاورز بود، مهمان من بود، او به من گفت:-- اگر هزار بار هم این گل را ببری، باز هم رشد خواهد کرد، چون ریشه آن سالم است، تو باید ریشه آن را خشک کنی!

-- چطور؟

-- مقداری آهک بگیر و در آب مخلوط کن و پای گل یاس بریز.

من این کار را کردم، اتفاقاً چند روز بعد، چند مهمان برای من آمد، آنان به گل

ص: 82

یاس علاقه زیادی داشتند، آنان این بوته گل را دیدند و چقدر از آن تعریف کردند: به به چه گل های خوشبویی!

من به آنان گفتم: این گل به زودی خشک می شود، باور نکردند، آنان نمی دانستند که ریشه گل تباه شده است و به زودی این گل برای همیشه از بین خواهد رفت.

\*\*\*

ولایت، همانند ریشه گل یاس است، ممکن است من همه شاخه های آن را نابود کنم، اما چون ریشه آن سالم است، بار دیگر رشد می کند، شاخه و گل می دهد، آن وقت است که راستگو می شوم، حجاب، عفاف و پاکدامنی را مراعات می کنم، به دیگران کمک می کنم و...

امان از وقتی که ریشه خراب باشد و تباه شده باشد! کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه اش تباه شده است، به زودی نابود می شود و از بین می رود.

ص: 83

برایت گفتم که حقیقت دین چیزی جز روحیه تسلیم در برابر خدا نیست، ما نماز می خوانیم روزه می گیریم که حالت تسلیم در ما به وجود آید و ما بنده خدا شویم، روح عبادت این است که ما را در برابر خدا، تسلیم کند. خدا از ما خواسته است تا ولایت امام را بپذیریم، کسی که تسلیم امام نباشد، تسلیم خدا هم نیست، دین واقعی همان قبول ولایت امام است. این سخن پیامبر است: «کسی که امام زمانش را شناسد به مرگ جاهلیت می میرد». آری، کسی که امام زمانش را نمی شناسد بی دین است.

اکنون می خواهم دو نفر را با هم مقایسه کنم:

نفر اول: او ولایت امام را قبول دارد، ولی همه کارهای او پسندیده نیست.

نفر دوم: او امام زمانش را نمی شناسد ولی کارهای او خوب و پسندیده ای دارد.

به راستی کدام از این دو نفر بهتر از دیگری می باشد؟

نفر دوم هر چند کارهایش پسندیده و زیباست ولی از حقیقت دین، بی بهره است، نماز می خواند، روزه می گیرد، ولی این کارهای او، روح بندگی ندارد، او تسلیم امر خدا نشده است، هیچ کس نمی تواند خدا را فریب بدهد، آنچه برای خدا

اهمیت دارد آن روحیه تسلیم است، همه کارها باید ریشه در آن روحیه داشته باشد.

کسی ولایت را نپذیرفته است تسلیم امر خدا نشده است و راه را گم کرده است و برای همین نماز و روزه او قبول نمی شود. خدا از انسان ها بندگی می خواهد و بندگی هم در پذیرفتن ولایت امام خلاصه می شود، نماز و روزه اگر در این مسیر باشد ارزش پیدا می کند، آنچه به ما ارزش می دهد معرفت و روحیه تسلیم شدن ما است نه کارهای ما! با این سخنانی که گفتم معلوم می شود که نفر اول نزد خدا بهتر از نفر دوم است، آن کس که ولایت امام را قبول کرده است هر چند خطاکار است ولی امید به نجات او هست، زیرا او در سایه ولایت امام است و لطف امام اجازه نمی دهد که او در تاریکی گناهان بماند و سرانجام او از تاریکی نجات پیدا می کند و به روشنایی توبه می رسد، البته همه این ها يك شرط دارد و آن شرط این است که او بتواند تا لحظه جان دادن، در مسیر ولایت اهل بیت (علیهم السلام) باقی بماند.

\*\*\*

ابن یَعْفُور اهل کوفه بود، او به دنبال فرصتی بود تا به مدینه سفر کرده و خدمت امام صادق (علیه السلام) برسد، توفیق نصیب او شد و او به سفر حج رفت. در بازگشت از مکه به مدینه رفت و خدمت امام رسید. او سؤال مهمی داشت که می خواست از امام سؤال کند، پس رو به امام کرد و چنین گفت: «آقای من! من با افراد زیادی سر و کار دارم، عده ای را می بینم که ولایت شما را قبول ندارند و پیرو دشمنان شما هستند، آنان خود را پیرو ابوبکر و عمر می دانند، آنها بسیار راستگو هستند، امانت دار هستند و به عهد و پیمان خود وفا می کنند، از طرف دیگر جمعی از شیعیان شما را می بینم که ولایت شما را قبول کرده اند و از دشمنان شما بیزاری

ص: 85

جسته اند ولی گاهی دروغ می گویند و خطا می کنند. من از این مسأله در تعجب هستم و این موضوع برای من سؤال شده است».

امام روبه او کرد و چنین گفت: «کسی که رهبری دشمنان ما را پذیرفته است، دین ندارد، هرگز کسی را که ولایت ما را پذیرفته است سرزنش نکن!».

ابن یَعْفُور از این سخن امام بیشتر تعجب کرد، آخر چگونه می شود کسی که نماز می خواند، راستگوست، امانت دار است ولی پیرو ابوبکر و عُمَر است، دین ندارد، چگونه کسی را که شیعه است ولی گاهی دروغ می گوید و خطا می کند نباید سرزنش کرد؟

اینجا بود که امام سخن خود را این گونه کامل کرد:

ای ابن یَعْفُور! مگر سخن خدا را در قرآن نشنیده ای، آنجا که سوره بقره در «آیه الكرسي» می گوید: «من سرپرست کسانی هستم که ایمان آورده اند، من آنان را از تاریکی ها به سوی نور و روشنایی می برم!»! بدان که این آیه درباره شیعیان ماست، خدا هم آنان را از تاریکی گناه به روشنایی توبه و بخشش می برد، زیرا آنان ولایت ما را پذیرفته اند.

ای ابن یَعْفُور! آیا این سخن خدا را شنیده ای، آنجا که می گوید: «آنان که کافر شده اند، طاغوت سرپرست آنان شده است، طاغوت آنان را از نور به سوی تاریکی ها می برد». این آیه درباره کسانی سخن می گوید که پیرو دشمنان ما شده اند، آنان سرپرستی رهبران دروغین را پذیرفتند به خاطر همین از نور اسلام خارج شدند و به تاریکی کفر وارد شدند. آنان برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود. (1)

\*\*\*

اکنون به این سخن امام صادق (علیه السلام) فکر می کنم، از این به بعد توجه می کنم اگر

ص: 86

---

1- عن عبد الله بن أبي يعفور قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إني أخالط الناس فيكثر عجبني من أقوام لا يتولونكم ويتولون فلانا وفلانا ، لهم أمانة وصدق ووفاء ، وأقوام يتولونكم ، ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء والصدق ؟ قال : فاستوى أبو عبد الله عليه السلام جالسا فأقبل علي كالغضبان ، ثم قال : لا دين لمن دان الله بولاية إمام جائر ليس من الله ، ولا عتب علي من دان بولاية إمام عادل من الله ، قلت : لا دين لأولئك ولا عتب علي هؤلاء ؟ ! قال : نعم لا دين لأولئك ولا عتب علي هؤلاء ، ثم قال ، ألا تسمع لقول الله عز وجل : الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور، يعني من ظلمات الذنوب إلى نور التوبة والمغفرة لولا يتهم كل إمام عادل من الله... الكافي ج 1 ص 375، الغيبة للنعمان ص 132، بحار الانوار ج 23 ص 323، جامع احاديث الشيعة ج 26 ص 51.

کسی از شیعیان را دیدم که خطایی کرد، رفتار او را نادرست خواهم دانست و به شدت از گناه او بیزاری خواهم جست ولی خود او را سرزنش نخواهم کرد. زیرا او در مسیر بندگی خدا هست، در زیر سایه ولایت است، برای همین خدا او را به حال خودش رها نمی کند، بلکه او موفق به توبه خواهد شد، چه بسا در زندگی اش به سختی ها و مشکلات، فقر و بیماری مبتلا می شود و این ها کفپاره گناه او می گردد و او را پاك می کند. بلاها رحمتی از جانب خداست تا او پاك شود و آلودگی ها از روح و جان او زدوده شود.

این سخن حضرت فاطمه(علیها السلام) است: «هر کس ما را دوست بدارد و با دشمن ما، دشمن باشد، هر چند که به گناه آلوده باشد، اهل بهشت خواهد بود، ولی او وقتی اهل بهشت می شود که با بلاها و سختی های این دنیا یا سختی های روز قیامت از گناه پاك بشود، اگر گناهان او زیاد باشد، مدتی در جهنم در عذاب خواهد بود تا پاك شود، آن وقت است که ما از او شفاعت می کنیم و او را به بهشت می آوریم».(1)

کسی که در سایه ولایت اهل بیت(علیهم السلام) قرار بگیرد، سرانجام اهل بهشت خواهد بود، اهل بیت(علیهم السلام) آن قدر مهربان و دلسوز هستند که شیعیان خود را ناامید نمی سازند و از آنان دستگیری می کنند، چرا که آنان در مسیر بندگی خدا قرار گرفته اند و با قبول ولایت، روح بندگی را به دست آورده اند، ولی کسانی که از طاغوت پیروی می کنند خدا آنان را به حال خود رها می کند و از آنان دستگیری نمی کند.

آری، انسان های عادی از خطا و اشتباه به دور نیستند، اگر قرار بود که خدا بهشت را مخصوص کسانی قرار بدهد که اصلاً گناه نکرده اند پس به غیر از پیامبران و امامان کسی به بهشت نمی رفت، خدا بهشت را برای کسانی قرار داده است که در

ص: 87

---

1- وقال رجل لامرأته: اذهبي إلى فاطمة بنت رسول الله فاسألها عني أني من شيعتكم أم ليس من شيعتكم؟ فسألتها فقالت: قولي له: إن كنت تعمل بما أمرناك، وتنتهي عما زجرناك عنه، فأنت من شيعتنا وإلا فلا، فرجعت فأخبرته فقالت: يا ويلي ومن ينفك من الذنوب والخطايا، فأنا إذا خالد في النار، فإن من ليس من شيعتهم فهو خالد في النار، فرجعت المرأة فقالت لفاطمة ما قال زوجها، فقالت فاطمة: قولي له: ليس هكذا، شيعتنا من خيار أهل الجنة وكل محبيننا وموالي أوليائنا ومعادي أعدائنا والمسلم بقلبه ولسانه لنا ليسوا من شيعتنا إذا خالفوا أو أمرنا ونواهينا في سائر المواقف... بحار الانوار ج 65 ص 155، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 602.

مسیر بندگی او هستند و معلوم است که مسیر بندگی خدا، همان مسیر ولایت است.

\*\*\*

عصاره دین و حقیقت آن، چیزی جز ولایت امام نیست، معلوم است که وقتی تو ولایت امام را پذیرفتی، محبت او در دلت جای می گیرد، همواره تلاش می کنی تا امام را از خود راضی سازی و کاری کنی که به او نزدیک تر شوی.

این سخن امام باقر(علیه السلام) است: «قسم به خدا اگر سنگی ما را دوست داشته باشد در روز قیامت با ما محشور خواهد شد، بدانید که دین چیزی به غیر از محبت نیست».(1)

سخن از محبت شد، بعضی ها اهل بیت(علیهم السلام) را بیشتر دوست دارند و بعضی ها کمتر. خدا در بهشت درجه های مختلفی آفریده است و کسی که محبت بیشتری به اهل بیت(علیهم السلام) دارد در درجه بهتر و بالاتر قرار می گیرد.

این سخن پیامبر است: «در بهشت سه درجه وجود دارد، درجه بالای بهشت برای کسی است که در قلب خود ما را دوست دارد و با زبان و دست خود ما را یاری کرده است. طبقه پایین تر برای کسی است که ما را در قلب خود دوست دارد و با زبان ما را یاری کرده است، طبقه ای که از همه پایین تر است برای کسی است که فقط ما را با دوست داشتن در قلب خود، یاری کرده است».(2)

امروز امام زمان ما در پس پرده غیبت است، خوشا به حال کسی که با دل، زبان و عمل بتواند او را یاری کند، چقدر خوب است که با زبان و قلم به معرفی امام زمان(علیه السلام) پردازم، مردم را با خوبی ها و مهربانی های آن حضرت آشنا سازم. وقتی می بینم عدّه ای از شیعیان سرگردان شده اند، آنان همچون یتیمان از پدر خویش به دور افتاده اند، دشمنان هم در کمین آنان نشسته اند، اگر تلاش کنم که از

ص: 88

---

1- فقال أبو جعفر: والله لو أحبنا حجر حشره الله معنا، وهل الدين الا الحب: تفسير العياشي ج 1 ص 167، البرهان في تفسير القرآن ج 1 ص 611، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 327، بحار الانوار ج 27 ص 95.

2- في الجنة ثلاث درجات، وفي النار ثلاث درجات، فأعلى درجات الجنة لمن أحبنا بقلبه ونصرنا بلسانه ویده، وفي الدرجة الثانية من أحبنا بقلبه ونصرنا بلسانه، وفي الدرجة الثالثة من أحبنا بقلبه: المحاسن ج 1 ص 153، بحار الانوار ج 27 ص 93.

آنان دستگیری کنم و آنان را از سرگردانی بیرون آورم، امام زمان را یاری کرده ام و باعث خوشحالی آن حضرت شده ام.

من باید همانند عطری باشم که هر کجا می روم بوی خوش امام از من به مشام برسد، در این روزگار سیاهی ها، باید همچون مهتاب بدرخشم و نگذارم که تیرگی های این روزگار، نور حقیقت را خاموش کند. نباید در برابر هجوم دشمنان به اعتقادات شیعیان بی تفاوت باشم. این گونه است که با قلب و زبان و عمل خود، محبت خود را به امام نشان داده ام.

ص: 89



اکنون دیگر می دانی که حقیقت دین، امام شناسی است، هر کس معرفت امام را نداشته باشد و ولایت را قبول نکند از حقیقت دین، بهره ای نبرده است. از طرف دیگر می دانی که هر چقدر معرفت تو به امام بیشتر شود، محبت تو به او هم زیادتیر می شود و وقتی که محبت به امام زیادتیر شود بیشتر از سخنان او پیروی می کنی و از گناه و معصیت فاصله می گیری.

آری، این راز محبت است، کسی که عاشق است همه تلاشش این است که کاری کند تا معشوق از او راضی باشد و کاری نمی کند که معشوق غمگین شود. کسی که محبتش به امام زیاد است در راه تقوا گام برمی دارد و از گناه دوری می کند.

بعضی ها ادعا می کنند: «من شیعه هستم و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را دارم پس می توانم در دستورات دین کوتاهی کنم»، اما این سخن باطلی است و از دام های شیطان است که می خواهد انسان را گمراه کند.

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «به خدا قسم، فقط کسی شیعه ماست که تقوا داشته باشد و از گناهان دوری کند و خدا را اطاعت کند. شیعیان ما با این ویژگی ها

شناخته می شوند: تواضع و فروتنی، امانت داری، نماز، روزه، نیکی به پدر و مادر، رسیدگی به نیازمندان، قرائت قرآن، پرهیز از بدگویی دیگران...» (1).

آری، اهل بیت (علیهم السلام) از شیعیان خود انتظار دارند که با این ویژگی ها شناخته شوند، این نکته مهمی است که همه کارهای خوب، شاخ و برگ درخت ولایت می باشند.

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «ما ریشه همه خوبی ها هستیم، توحید، نماز، روزه و مهربانی به دیگران... شاخ و برگ درخت ولایت ماست. از طرف دیگر دشمنان ما ریشه هر بدی هستند. دروغ، بخل، سخن چینی، رباخواری، ظلم، دزدی و... شاخ و برگ دشمنان ماست. حال که این چنین است کسی که ادعا می کند با ما می باشد ولی به شاخه های دشمن ما چسبیده است، در ادعای خود دروغ می گوید و او با ما نیست!». (2) آیا با خود فکر کرده ای اگر قرار باشد شیعیان صف خود را از صف دشمنان جدا کنند و در میدان جنگ قرار گیرند، پرچم لشکر شیعیان چیست؟ معلوم است پرچم و نشانه آنان، کارهای نیک و شایسته خواهد بود و پرچم و نشانه دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) هم زشتی ها و گناهان است. برای همین است که باید خوبی ها و زیبایی ها در وجود شیعیان موج بزنند، زیرا شیعیان ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را پذیرفته اند و ولایت، ریشه همه خوبی هاست.

شیعه ای که گناه می کند در صف دشمنان قرار گرفته است، رنگ و بوی دشمنان را به خود گرفته است، باید هر چه زودتر توبه کند و به سوی لشکر حق بازگردد، اگر او به گناه خود ادامه دهد، هر لحظه ممکن است کارش به آنجا برسد که اصلاً ولایت امام را انکار کند.

این خطر خیلی جدی است، خیلی ها گرفتار این بلا شدند، به گناه رو آوردند و چنان غرق در گناهان شدند که دیگر شایستگی پاک شدن را از دست دادند و دل

ص: 91

---

1- قال لي: يا جابر أكتفي من ينتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت، فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه وما كانوا يعرفون يا جابر إلا بالتواضع والتخشع والأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبر بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكف الألسن عن الناس إلا من خير، وكانوا امناء عشائهم في الأشياء: الكافي ج 2 ص 74، وسائل الشيعة ج 15 ص 234، الامالي ص 735، بحار الانوار ج 65 ص 166.

2- نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر، فمن البر التوحيد والصلاة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد الجار والاقرار بالفضل لأهله وعدونا أصل كل شر ومن فروعهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة وأكل الربا وأكل مال اليتيم بغير حقه... الكافي ج 8 ص 242، وسائل الشيعة ج 27 ص 70، شرح الاخبار ج 3 ص 9، بحار الانوار ج 24 ص 303.

آنها از محبت امام خالی شد، ولایت را انکار کردند و بی دین و بی ایمان از دنیا رفتند و از سعادت دور شدند.

این دام شیطان بود، اگر شیطان از اول به آنان می گفت که دست از ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) بردارید آنان هرگز قبول نمی کردند، ولی شیطان کارش را بلد بود، او آنان را فریب داد، گاهی وسوسه يك گناه را به دل آنان انداخت، آنان هم قبول کردند و به گناه آلوده شدند و توبه نکردند، کم کم گناهان بیشتر و بیشتر شد و دل آنان سیاه شد، یاد خدا از دل آنان رفت، ریشه های اعتقادات آنان، ضعیف شد، دل آنها پر از لذت های حرام دنیایی شد، شیطان هم در کمین همین لحظه نشست بود، شك را به دل آنان انداخت و کم ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را هم از آنان گرفت و سرانجام پیوند قلبی آنان با اهل بیت (علیهم السلام) بریده شد.

\*\*\*

این سخن حضرت علی (علیه السلام) است: «خدا برای همه انسان ها، چهل پرده قرار داده است تا گناه او پوشیده بماند. وقتی انسانی چهل گناه کبیره انجام داد، پرده ها از او کنار می رود، آنگاه خدا به فرشتگان می گوید که با بال های خود او را ببوشانند تا گناهش پوشیده بماند، ولی آن انسان مسیر گناه را ادامه می دهد تا آنجا که به گناهان خود، افتخار می کند، اینجاست که خدا به فرشتگان فرمان می دهد بال های خود را از او بردارند، در این حالت است که آن انسان، دشمن ما اهل بیت (علیهم السلام) می شود و شروع به دشمنی با ما می کند. پس گناهان او برای همه آشکار می شود».(1)

این يك هشدار جدی است، اصرار بر گناهان می تواند انسان را به جایی برساند که با اهل بیت (علیهم السلام) دشمنی کند، آن وقت است که او اصل دین را از دست داده است و از شاهراه سعادت به دور افتاده است و عذاب دوزخ در انتظار اوست.

ص: 92

---

1- ما من عبد إلا وعليه أربعون جنة حتى يعمل أربعين كبيرة فإذا عمل أربعين كبيرة انكشفت عنه الجنن فيوحى الله إليهم أن استروا عبدي بأجنحتكم فتستره الملائكة بأجنحتها، قال: فما يدع شيئاً من القبيح إلا قارفه حتى يمتدح إلى الناس بفعله القبيح، فيقول الملائكة: يا رب هذا عبدك ما يدع شيئاً إلا ركبه وإنا لنستحيي مما يصنع، فيوحى الله عز وجل إليهم أن ارفعوا أجنحتكم عنه فإذا فعل ذلك أخذ في بغضنا أهل البيت.... الكافي ج 2 ص 279، علل الشرايع ج 2 ص 532، وسائل الشيعة ج 11 ص 249، بحار الانوار ج 70 ص 355.

محبت به اهل بیت (علیهم السلام) شدت و ضعف دارد، بعضی ها آن قدر امام خود را دوست دارند که همواره در جذبۀ عشق او هستند، کشش و جذبۀ قلبی آنان به امام خیلی قوی است و این باعث می شود که از افتادن در دام شهوت و گناه حفظ شوند.

ولی بعضی ها محبتشان به امام کمتر است، وقتی عشق به امام کمتر بود، اثر آن هم کمتر می شود، گاهی این محبت کم می شود و دیگر جذبۀ و کشش آن، نمی تواند انسان را از شهوت و هوس های گناه آلود دور کند، اینجاست که انسان به گناه آلوده می شود و فریب شیطان را می خورد.

نکته مهم این است: شیعه ای که خطا کرده است، آیا هنوز پیوند قلبی با امام دارد یا نه؟ اگر پیوند قلبی هنوز هست، امید به توبه او وجود دارد و شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) شامل حال او می شود.

نشانه پیوند قلبی چیست؟ او در مجلس روضه ای شرکت می کند یا به زیارت مشهد و کربلا می رود، بار دیگر شعله محبت در دلش زبانه می کشد، از صمیم دل، احساس می کند که اهل بیت (علیهم السلام) را دوست دارد، اگر در آن حالت از او پرسند: آیا دوست داری مسیر گناه را ادامه بدهی؟ او پاسخ منفی می دهد، از گذشته اش

پشیمان است و حسّ شرمساری دارد. اگر این حالت در او ادامه پیدا کند، دیگر هرگز گناه نمی کند، ولی مدّتی که گذشت، جذبه محبّت کم می شود و وسوسه های شیطانی به سراغ او می آید و چه بسا او بار دیگر گناه کند.

\*\*\*

شخصی که توبه کرده است در آن لحظه از گذشته اش پشیمان است و تصمیم جدّی به ترك گناه می گیرد، در آن لحظه او، راست می گوید، واقعاً از گناه بدش می آید، ولی زمان که می گذرد، نور توبه کم رنگ می شود، جلوه های دنیا او را می فریبد و چه بسا بار دیگر گناه می کند.

من نمی توانم این شخص را در هنگامی که توبه می کند، دروغگو بخوانم، او واقعاً راست می گفت و تصمیم به ترك گناه داشت ولی بار دیگر فریب خورد.

محبّت اهل بیت (علیهم السلام) نیز این خاصیت را دارد که انسان را از گناه دور می کند، شیعه ای که به مجلس روضه می رود یا در مشهد و کربلا و... گریه می کند، واقعا تصمیم به ترك گناه می گیرد، من حقّ ندارم او را دروغگو بخوانم، پیوند قلبی او با امام وصل شده است، او به سرچشمه همه خوبی ها متصل شده است، چه بسا شفاعت اهل بیت (علیهم السلام) شامل حال او شده باشد، او در محبّت خود با امام راست می گوید، البتّه چون این محبّت در اوج خودش نیست وقتی او به خانه و زندگی اش برمی گردد جذبه محبّت کم می شود و چه بسا دوباره به گناه آلوده می شود، ولی نکته مهم این است که او پیوند قلبی خود را با امام پاره نمی کند.

\*\*\*

این سخن امام باقر (علیه السلام) است: «هر کس گناهکار باشد، دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل نیکو و تقوا به دست نمی آید».<sup>(1)</sup>

قدری در این سخن فکر می کنم، آیا هر کس که گناه کرده است، دشمن اهل بیت

ص: 94

---

1- من كان لله مطيعا فهو لنا ولي ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو، وما تنال ولايتنا إلا بالعمل والورع: الكافي ج 2 ص 75، الامالی للصدوق ص 725، روضة الواعظین ص 294.

است؟ منظور از «گناهکار» در این سخن چیست؟ اگر منظور کسی است که دروغ گفته و غیبت کرده است و...، پس با این حساب خیلی ها، دشمن اهل بیت (علیهم السلام) خواهند بود. با این حساب، فقط کسانی که معصوم هستند (پیامبرانی همچون ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام))، شیعه خواهند بود و بقیه، همه دشمن اهل بیت (علیهم السلام) به حساب خواهند آمد. معلوم است که این مطلب، باطل است، پس باید منظور امام باقر (علیه السلام) از این سخن، چیز دیگری باشد، باید کمی فکر کنم، باید تحقیق کنم.

در حدیثی چنین می خوانم: يك روز پیامبر رو به حضرت علی (علیه السلام) کرد و چنین گفت: «ای علی! پرونده اعمال شیعیان تو هر جمعه به دست من می رسد و به کردار نیک آنها دلشاد می شوم و برای گناهان آنها طلب بخشش می کنم».<sup>(1)</sup>

وقتی به این حدیث فکر می کنم متوجه می شوم که پس ممکن است کسی شیعه باشد ولی گناهکار هم باشد، زیرا پیامبر وعده داده است که برای گناهان آنان از خدا طلب بخشش می کند.

حالا که این را فهمیدم پس باید سخن امام باقر (علیه السلام) معنای دیگری داشته باشد، آن حضرت فرمود: «کسی که گناهکار است، دشمن ما است»، منظور از گناهکار در اینجا کسی است که از روی دشمنی با خدا، نافرمانی خدا را می کند! چنین کسی این ویژگی ها را دارد: او به مرحله طغیان رسیده است و قصد او این است که نافرمانی کند، او به گناه خود افتخار می کند، اصلاً دلخوشی او این است که احکام خدا را به بازی بگیرد و بر خلاف آن، عمل کند، اگر چه بسا وسوسه شهوانی برای گناه ندارد، ولی باز گناه می کند تا طغیان خود را نشان بدهد، او دوست دارد نافرمانی خدا را بکند و به بیان دیگر، نافرمانی خدا جزئی از هویت او شده است و به انجام گناه، خوشحالی می کند. چنین کسی قطعاً دشمن اهل بیت (علیهم السلام) است و

ص: 95

---

1- یا علی اعمال شیعتك تعرض علی فی کل جمعة فافرح بصالح اعمالهم و استغفر لسيئاتهم: تفسیر فرات ص 266، بحار الأنوار ج 65 ص 65، مشارق أنوار اليقين ص 68.

منظور امام باقر (علیه السلام) دقیقاً چنین شخصی است.

به عبارت دیگر، منظور از گناهکار در این حدیث کسی است که از نظر اعتقادی گناهکار است، چنین کسی، اطاعت خدا را قبول ندارد و به مرحله کفر و نافرمانی رسیده است، چنین کسی قطعاً با اهل بیت (علیهم السلام) هم دشمنی می کند.

ولی کسی که تلاش می کند نافرمانی خدا را نکند ولی گاهی هوس ها و شهوت ها او را فریب می دهند و او دست به گناه می زند، او اصلاً قصد نافرمانی خدا را ندارد، به طغیان فکر نمی کند، لحظه ای شهوت بر عقلش غلبه می کند، ولی وقتی به خود می آید، پشیمان می شود، حس شرمندگی، همه وجودش را می گیرد، به دنبال فرصتی است تا توبه کند و گذشته اش را جبران کند. چنین شخصی پیوندش با خدا و اهل بیت (علیهم السلام) را نبریده است، برای همین او، دشمن اهل بیت (علیهم السلام) نیست، او باید زود توبه کند و تا دلش سیاه نشده است دوباره به مسیر بندگی خدا بازگردد.

\*\*\*

امام باقر (علیه السلام) در سخن خود چنین فرمود: «ولایت ما جز با عمل نیکو و تقوا به دست نمی آید»، معلوم می شود که شیعه باید کارهای خوب (نماز، روزه و کمک به دیگران...) را انجام بدهد و اهل تقوا باشد، از گناه فرار کند و ایمان خود را به وسیله تقوا حفظ کند.

تقوا یعنی روحیه پاسداری و مراقبت از دین. تقوا یعنی انسان از گناهان دوری کند. حقیقت دین، چیزی جز محبت اهل بیت (علیهم السلام) نیست و راه حفظ این محبت، تقوا است. با تقواست که می توانیم این محبت را نگه داریم.

هر چقدر محبت به اهل بیت (علیهم السلام) در قلب ما زیادتر شود، رعایت تقوا آسان تر می شود، از طرف دیگر، هر چقدر انسان تقوا را بیشتر مراعات کند محبتش به اهل بیت (علیهم السلام) زیادتر می شود، این محبت باعث رشد تقوا در انسان می شود،

ص: 96

همانگونه که تقوا باعث رشد محبت آنها می گردد.

\*\*\*

این سخن امام صادق (علیه السلام) است: «تقوا پیشه کنید. با تقوا، دین خود را حفظ کنید». (1)

بارها گفتیم که حقیقت دین، ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است و تنها راه حفظ آن، تقوا و دوری از گناهان است، کسی در مسیر تقواست، اگر خطایی کرد، سریع توبه می کند و پشیمان می شود، چنین کسی هرگز به گناه خود افتخار نمی کند، بلکه همیشه شرمسار گناه خود است، او هرگز قصد نافرمانی خدا را نداشته و ندارد.

کسی که در مسیر تقواست، می تواند امیدوار باشد که با ایمان از دنیا می رود، هیچ کس نمی داند که با چه حالی از دنیا می رود، خوشا به حال کسی که در لحظه جان دادن، حقیقت ایمان که همان ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) است را دارد، چنین شخصی سعادت مند شده است.

\*\*\*

این سخن پیامبر است: «هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، من بهشت را برای او ضمانت می کنم. هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، شهید مرده است و خدا به او ثواب شهید می دهد، خدا گناهِش را می بخشد، وقتی او را داخل قبر بگذارند دو فرشته به او مژده بهشت می دهند». (2)

يك روز پیامبر خطاب به حضرت علی (علیه السلام) چنین گفتند: «تو و شیعیانت از ترس روز قیامت در امان هستید، روز قیامت تو در کنار حوض کوثر می ایستی و هر کس را بخواهی سیراب می کنی دشمنان خویش را از آب دور می سازی! ای علی! شیعیان تو از آفتاب روز قیامت در امان خواهند بود، چرا که خدا برای آنها سایه ای قرار می دهد، بهشت مشتاق تو و شیعیان تو می باشد و فرشتگان برای آمرزش

ص: 97

---

1- اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع: الکافی ج 2 ص 76، ثواب الاعمال ص 246، وسائل الشیعة ج 11 ص 146، الامالی للمفید ص 100.

2- من مات علی حب آل محمد مات شهیدا ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا له ، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات تابئا ، ألا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الايمان ألا و مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منکر ونکیر... بحار الانوار ج 37 ص 112، تفسیر الرازی ج 27 ص 166، کشف الغمة ج 1 ص 104، ینایع الموده ج 2 ص 333.



در دو حدیث (و در احادیث دیگر) به کسانی که شیعه اهل بیت (علیهم السلام) هستند وعده های زیبایی داده شده است، ولی نکته مهم این است: شرط همه این وعده ها این است که انسان تا لحظه مرگ بتواند بر ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) ثابت قدم بماند!

\*\*\*

خلاصه سخن آن که خدا ما را آفرید و هدف او از خلقت ما این است که ما بندگی او را بنماییم، ما باید خودمان این بندگی را انتخاب کنیم، هیچ اجباری در کار نیست، کمال انسان در همین اختیار اوست.

اگر بخواهیم سعادت مند شویم باید راه بندگی او را بیماییم، راه بندگی او هم فقط و فقط راه ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. اگر کسی ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را قبول کرد به نجات و رستگاری می رسد به شرط آن که با این اعتقاد از دنیا برود. حفظ این اعتقاد بسیار مهم است، ملائک سعادت مندی ما، آن لحظه آخر زندگی مان است. ما برای حفظ دین خود (که همان ولایت است) باید تا لحظه مرگ از نافرمانی خدا پرهیز کنیم و تقوا پیشه کنیم.

\*\*\*

کتاب به پایان آمد، چقدر مناسب است که دعایی را که از «زیارت جامعه» برداشت کرده ام، ذکر کنم، پس دست به دعا برمی دارم و چنین می گویم:

بار خدایا! از تو می خواهم مرا بر راه اهل بیت (علیهم السلام) پابرجا بداری! از تو می خواهم تا زنده هستم و نفس می کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین آنان ثابت قدم بمانم و هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید.

خدای خوبم! از تو می خواهم که توفیق اطاعت از آنان را به من عنایت کنی و در

ص: 98

---

1- الإمام الصادق: «إن رسول الله قال لعليّ: يا عليّ، أنت وشيعتك القائمون بالقسط، وأنت على الحوض تسقون من أحبّكم، وتمنعون من أخلّ بفضلكم، وأنتم الآمنون يوم الفزع الأكبر. يا عليّ: أنت وشيعتك تظلّلون في الموقف، وتنعمون في الجنان. يا عليّ، إنّ الجنّة مشتاقّة إليك وإلى شيعتك، وإنّ ملائكة العرش المقرّبين يفرحون بقدمهم والملائكة تستغفر لهم...»: تفسير فرات ص 266، بحار الأنوار ج 65 ص 65، مشارق أنوار اليقين ص 68.

روز قیامت شفاعتشان را نصیبم گردانی، بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان واقعی این خاندان قرار بده! به من کمک کن تا سخنان و کلام آنان را نشر بدهم و راه آنان را بروم و در روز قیامت هم مرا با آنان محشور نما، آن روزی که هر گروهی را با امام و رهبر خودشان محشور می کنی، مرا با این خاندان محشور نما! (1)

آمین

\*\*\*

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره 3000 4 5 6 9

همراه نویسنده 0913 261 94 33 سایت نویسنده: [www.Nabnak.ir](http://www.Nabnak.ir)

ص: 99

---

1- فَبَثَّنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتَ عَلَيَّ مَوَالِيَكُمْ وَمَحَبَّتَكُمْ وَدِينَكُمْ، وَوَقَّعْتَنِي لَطَاعَتَكُمْ، وَرَزَقْتَنِي شَفَاعَتَكُمْ، وَجَعَلْتَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ، وَجَعَلْتَنِي مِمَّنْ يَقْتَضِ أَثَارَكُمْ، وَيَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدي ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

1. ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون: ذاريات، 56.

2. (الذى خلق الموت و الحياة ليلوكم ايكم احسن عملا). ملك، 2.

3. ركعتين ركعهما في السماء في أربعة آلاف سنة: تفسير القمي، ج 1، ص 42؛ تفسير نور الثقلين، ج 2، ص 10.

4. ثم قال : أول عبادة الله معرفته ، وأصل معرفة الله توحيده... التوحيد للصدوق ص 34، بحار الانوار ج 4 ص 228.

5. يا رسول الله، ما تأويل هذا؟ فقال: مَنْ كنت نبيّه فهذا عليّ أميره: تفسير فرات ص 516، بحار الأنوار ج 37 ص 194.

6. إنّ صراط الله المستقيم... ثمّ عليّ من بعدي: إقبال الأعمال ج 2 ص 247، التحصين ص 586، بحار الأنوار ج 37 ص 132، معاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثمّ في عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج 1 ص 77، إقبال الأعمال ج 2 ص 247، اليقين ص 354، بحار الأنوار ج 37 ص 132؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأئمة منّا القائم المهدي... روضة الواعظين ص 97، الاحتجاج ج 1 ص 80، التحصين ص 588، بحار الأنوار ج 37 ص 213.

7. مائده: 3.

8. فقام بولاية عليّ يوم غدیر خمّ... فأنزل الله : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج 1 ص 289، وراجع: دعائم الإسلام ج 1 ص 15، الأمالي للصدوق ص 50، روضة الواعظين ص 350، إقبال الأعمال ج 2 ص 262، اليقين ص 212، بشارة المصطفى ص 328، المناقب للخوارزمي ص 135، كشف الغمّة ج 1 ص 296، تاريخ بغداد ج 8 ص 284، تاريخ مدينة دمشق ج 42 ص 233، البداية والنهاية ج 7 ص 386.

9. ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصيره وزين لهم الشيطان اعمالهم...: الكافي ج 1 ص 201، الامالي للصدوق ص 777، كمال الدين ص 678، معاني الاخبار ص 99، البرهان ج 4 ص 284.

10. إنّما أمر الله عزّ وجلّ بطاعة الرسول، لأنّه معصوم مطهّر، لا يأمر بمعصيته، وإنّما أمر بطاعة أوّل ي الأمر، لأنّهم معصومون مطهّرون لا يأمرؤن بمعصيته: الخصال ص 139، بحار الأنوار ج 72 ص 338 و ج 89 ص 179، جامع أحاديث الشيعة ج 1 ص 178 و ج 15 ص 158، التفسير الصافي ج 1 ص 464، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 501.

11. عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما8: إنّ رجلاً من بني إسرائيل اجتهد أربعين ليلةً ثمّ دعا الله فلم يستجب له، فأتى عيسى يشكو إليه ويسأله الدعاء له. قال: فتطهّر عيسى ودعا الله تعالى، فأوحى الله إليه: يا عيسى، إنّّه أتاني من غير الباب الذي أوتى منه، إنّّه دعاني وفي قلبه شكّ منك، فلو دعاني حتّى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبتُ له: الكافي ج 2 ص 400، مستدرک الوسائل ج 1 ص 166، أمالي المفيد ص

3، عدّة الداعي ص 57، الجواهر السنينة ص 111، بحار الأنوار ج 14 ص 279، جامع أحاديث الشيعة ج 1 ص 443، تفسير كنز الدقائق ج 1 ص 451، غاية المرام ج 6 ص 137.

12. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشيعة ج 16 ص 246، مستدرک الوسائل ج 18 ص 187، اقبال الاعمال ج 2 ص 252، بحار الأنوار ج 8 ص 368، جامع أحاديث الشيعة ج 26 ص 56، الغدير ج 10 ص 126.

13. أنا أريد أن أعبد من حيث أريد لا من حيث تريد: تفسير القمّي ج 1 ص 42، بحار الأنوار ج 11 ص 141، التفسير الأصفي ج 1 ص 364، تفسير الصافي ج 2 ص 185، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 9.

14. يا علي لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوما، ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: مناقب آل ابى طالب ج 3 ص 2، بحار الأنوار ج 39 ص 256.

15. إنّ الله تبارك وتعالى لا يأسف كأسفنا، ولكنّه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون...: الكافي ج 1 ص 145، التوحيد للصدوق 169، معاني الأخبار ص 20، بحار الأنوار ج 4 ص 66، التفسير الصافي ج 4 ص 396، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 608، سلام على آل ياسين، السلام عليك يا داعي الله...: الاحتجاج ج 2 ص 316، بحار الأنوار ج 53 ص 171، وج 91 ص 2، وج 99 ص 81.

16. يا زياد، ويحك، وهل الدين إلا الحب، ألا ترى إلى قول الله: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ...) : المحاسن ج 1 ص 263، وسائل الشيعة ج 16 ص 171، مستدرک الوسائل ج 12 ص 219، شرح الاخبار للقاضي النعمان المغربي ج 3 ص 587، مشكاة الانوار ص 217، بحار الانوار ج 27 ص 94، جامع احاديث الشيعة ج 16 ص 209، تفسير العياشي ج 1 ص 167، البرهان ج 1 ص 610، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 83.

17. عن جابر عن أبي جعفر، قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقفنا أظلة خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار: بحار الأنوار ج 3 ص 307؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج 1 ص 265، تفسير الأوسي ج 1 ص 51، ينابيع المودة ج 1 ص 56، بحار الأنوار ج 15 ص 24؛ عن مرادم عن أبي عبد الله، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمد، إني خلقتك وعلياً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهلّلني وتمجّدني، ثم جمعت روحكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجّدني وتقّدسني وتهلّلني، ثم قسمتها ثنتين، وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمداً واحداً، وعليّ واحداً، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأضى نوره فينا: الكافي ج 1 ص 440، بحار الأنوار ج 54 ص 65.

18. در اين فقره زيارت، اختلاف نسخه وجود دارد كه ما نسخه «لُخْلِقْنَا» را به جای «لَخَلَقْنَا» انتخاب نموديم.

19. أسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة، قال لهما: (وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) يعني شجرة الحنطة، (فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)، فنظر إلى منزلة محمد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنة، فقالا: يا ربنا، لمن هذه المنزلة؟ فقال الله جلّ جلاله: ارفعا رؤوسكما إلى ساق عرشي، فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم صلوات الله عليهم مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جلّ جلاله. فقالا: يا ربنا، ما أكرم أهل هذه

المنزلة عليك، وما أحبهم إليك، وما أشرفهم لديك... يا آدم ويا حوّا، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جواري  
وأحلّ بكما هوانى...»: معانى الأخبار ص

ص: 101

110، بحار الأنوار ج 11 ص 176، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 13، غاية المرام ج 4 ص 188.

20. عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إن الله تعالى خلق أربعة عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا فقيل له: يا بن رسول الله عدّهم بأسمائهم فمن هؤلاء الأربعة عشر نورا؟ فقال: محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين وتاسعهم قائمهم... بحار الأنوار ج 25 ص 4.

21. (استكبرت أم كنت من العالين) من هم يا رسول الله الذين هم أعلى من الملائكة... بحار الأنوار ج 11 ص 142، ج 15 ص 21، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 684.

22. سمعت ابا عبد الله يقول: ما تنبى نبي الا بمعرفة حقنا وبضلنا على من سوانا: بصائر الدرجات ص 94، المحتضر ص 371، بحار الانوار ج 26 ص 381.

23. والذي نفسي بيده ، ما أرى إبراهيم ملكوت السماوات والأرض ولا اتخذ خليلا إلا بنبوتي والإقرار لعلي بعدي .والذي نفسي بيده ، ما كلم الله موسى تكليما ولا أقام عيسى آية للعالمين إلا بنبوتي ومعرفة عليّ بعدي: بحار الانوار ج 41 ص 96.

24. عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: «قلت لعلي بن موسى الرضا: يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أنّ المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: 7: يا أبا الصلت، إنّ الله تبارك وتعالى فضّل نبيّه محمّد على جميع خلقه من النبيين والملائكة، وجعل طاعته طاعته ومتابعته متابعته، وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته، فقال عزّ وجلّ: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)، وقال: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)، وقال النبيّ 9: من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله. درجة النبيّ في الجنة أرفع الدرجات، فمن زاره إلى درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى... الأمالي للصدوق ص 545، التوحيد للصدوق ص 178، عيون أخبار الرضا ج 2 ص 105، وسائل الشيعة ج 14 ص 325، الاحتجاج ج 2 ص 189، بحار الأنوار ج 4 ص 31، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 233، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 60.

25. قال أبو عبد الله: إن الله عز وجل خلقنا فأحسن خلقنا، وصورنا فأحسن صورنا، وجعلنا خزانه في سمائه وأرضه ، ولنا نطق الشجرة وعبادتنا عبد الله عز وجل، ولولانا ما عبد الله: الكافي ج 1 ص 193، بحار الانوار ج 24 ص 197.

26. سمعت ابا جعفر يقول: بنا عبد الله وبما عبد الله و بنا وحّد الله تبارك و تعالى: الكافي ج 1 ص 145، بصائر الدرجات ص 84، بحار الانوار ج 23 ص 102.

27. السلام على أنمة الهدى ومصايح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والمثل الأعلى والدعوة الحسنى، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدي ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

28. الامام واحد دهره ، لا يدانيه أحد ، ولا يعادله عالم ، ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير ، مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا- اكتساب ، بل اختصاص من المفضل الوهاب ، فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام أو يمكنه اختياره: الكافي ج 1 ص 201، الامالي للصدوق ص



777، كمال الدين ص 678، معاني الاخبار ص 99، البرهان ج 4 ص 284.

29. وفوض إلى نبيه فقال : ( ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا) فما فوض إلى رسول الله فقد فوضه إلينا: الكافي ج 1 ص 266، بحار الانوار ج 47 ص 51، مرآة العقول ج 3 ص 149.

30. سمعت ابا جعفر يقول: كلما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل: بصائر الدرجات ص 531، وسائل الشيعة ج 27 ص 75، مستدرک الوسائل ج 17 ص 282.

31. ومثله كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها ، فهجمت ذاهبة وجائئة يومها ، فلما جنها الليل بصرت بقطيع غنم مع راعيها ، فحنت إليها واغترت بها ، فباتت معها في مريضها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها وقطيعها ، فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها، فبصرت بغنم مع راعيها فحنت إليها واغترت بها فصاح بها الراعي: الحقي براعيك، وقطيعك فأنت تائهة متحيرة عن راعيك وقطيعك ، فهجمت ذعرة ، متحيرة، تائهة ، لا راعي لها يرشدها إلى مرعاها أو يردها ، فبيننا هي كذلك إذا اغتتم الذئب ضيعها ، فأكلها...: الكافي ج 1 ص 184، الغيبة للنعماني ج 23 ص 87، بحار الانوار ج 23 ص 87.

32. در اینجا و چند جای دیگر از کتاب «معرفت امام عصر» نوشته جناب سید محمد بنی هاشمی استفاده کرده ام، جای دارد که از تلاش های این نویسنده، کمال تقدیر را بنمایم.

33. ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبة علمه، ونحن تراجمة وحیه، ونحن أركان توحیده: معاني الأخبار ص 35، بحار الأنوار ج 24 ص 12؛ (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، يعني محمدًا وذريته: معاني الأخبار ص 36، بحار الأنوار ج 24 ص 13 (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، يعني أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج 1 ص 24، بحار الأنوار ج 82 ص 23 و ج 89 ص 240.

34. وحزبه، وعيبة علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدي ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

35. بني الاسلام على خمسة أشياء : على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية ، قال زرارة : فقلت : وأي شئ من ذلك أفضل؟ فقال : الولاية أفضل ، لأنها مفتاحهن والوالي هو الدليل عليهن: الكافي ج 2 ص 18، المحاسن ج 1 ص 286، وسائل الشيعة ج 1 ص 13، بحار الانوار ج 65 ص 332.

36. رايت ربي في صورته شاب امرد جعد: الكامل لابن عدى الجرجاني ص 261، انه ربه تعالى في المنام في احسن صورة شاب موفر ا رجلاه في خف عليه نعلان من ذهب: تاريخ بغداد ج 13 ص 312، ثم اننا نسأل المقرئ كيف لم يذكر بين المشبهة والمجسمة أقوال من يقول من أهل نحلته ان الله تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على سطوح المساجد راكبا على حماره بصورة غلام امرد ققط الشعر: اعيان الشيعة ج 1 ص 23، إن الله عز وجل لَمَّا قَضَىٰ خَلْقَهُ اسْتَلْقَىٰ فَوْضِعَ إِحْدَىٰ رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى: المعجم الكبير للطبراني ج 19 ص 13، قال أبو محمد الخلال: هذا حديث إسناده كلهم ثقات وهم مع ثقتهم شرط الصحيحين.: إبطال التأويلات لأخبار الصفات لأبي يعلي ج 1 ص 188 و 189.

37. يعرف الله عز وجل إلا بسبيل معرفتنا ، ونحن الأعراف يعرفنا الله عز وجل يوم القيامة على الصراط ، فلا يدخل الجنة إلا من عرفنا



وعرفناه ، ولا- يدخل النار إلا من أنكرنا وأنكرناه إن الله تبارك وتعالى لو شاء لعرف العباد نفسه ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله والوجه الذي يؤتى منه

ص: 103

، فمن عدل عن ولايتنا أو فضل علينا غيرنا ، فإنهم عن الصراط لناكبون ، فلا سواء من اعتصم الناس به ولا سواء حيث ذهب الناس إلى عيون كدره يفرغ بعضها في بعض ، وذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافية تجري بأمر ربها ، لا نفاذ لها ولا انقطاع: الكافي ج 1 ص 184، بصائر الدرجات ص 517، بحار الانوار ج 8 ص 336.

38. يا محمد إني خلقتك وخلقيت عليا وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولده من سنخ نور من نوري ، وعرضت ولايتكم على أهل السماوات وأهل الأرضين فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ، ومن جحدها كان عندي من الكافرين ، يا محمد لو أن عبدا من عبيدي عبدني حتى ينقطع ويصير كالشن البالي ثم أتاني جاحدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم: بحار الانوار ج 27 ص 200، شرح احقاق الحق ج 5 ص 46، مدينة المعاجز ج 2 ص 312.

39. (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)، آل عمران، آية 19.

40. قلت له : أي الأعمال هو أفضل بعد المعرفة ؟ قال : ما من شيء بعد المعرفة يعدل هذه الصلاة ، ولا بعد المعرفة والصلاة شيء يعدل الزكاة ، ولا بعد ذلك شيء يعدل الصوم ، ولا بعد ذلك شيء يعدل الحج ، وفاتحة ذلك كله معرفتنا ، وخاتمة معرفتنا: الامالي للطوسي ص 694، بحار الانوار ج 27 ص 202، وسائل الشيعة ج 1 ص 27.

41. بني الاسلام على خمس : إقام الصلاة ، وإيتاء الزكاة ، وحج البيت ، وصوم شهر رمضان والولاية لنا أهل البيت ، فجعل في أربع منها رخصة ، ولم يجعل في الولاية رخصة من لم يكن له مال لم يكن عليه الزكاة ، ومن لم يكن عنده مال فليس عليه حج ، ومن كان مريضا صلى قاعدا وأفطر شهر رمضان . والولاية صحيحا كان أو مريضا أو ذا مال أو لا مال له فهي لازمة واجبة: الخصال للصدوق ص 278، وسائل الشيعة ج 1 ص 23، بحار الانوار ج 65 ص 376، جامع احاديث الشيعة ج 1 ص 461.

42. نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر، فمن البر التوحيد والصلاة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد الجار والاقرار بالفضل لأهله وعدونا أصل كل شر ومن فروعهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة وأكل الربا وأكل مال اليتيم بغير حقه... الكافي ج 8 ص 242، وسائل الشيعة ج 27 ص 70، شرح الاخبار ج 3 ص 9، بحار الانوار ج 24 ص 303.

43. رايت ربي في صورته شاب امرد جعد: الكامل لابن عدي الجرجاني ص 261، انه ربه تعالى في المنام في احسن صورة شاب موفر ارجلاه في خف عليه نعلان من ذهب: تاريخ بغداد ج 13 ص 312، ثم اتنا نسال المقريري كيف لم يذكر بين المشبهة والمجسمة أقوال من يقول من أهل نحلته ان الله تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على سطوح المساجد راكبا على حمارة بصورة غلام أمرد ققط الشعر: اعيان الشيعة ج 1 ص 23، إن الله عز وجل لَمَّا قَضَىٰ خَلْقَهُ اسْتَلْقَىٰ فَوْضِعَ إِحْدَىٰ رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى: المعجم الكبير للطبراني ج 19 ص 13، قال أبو محمد الخلال: هذا حديث إسناده كلهم ثقات وهم مع ثقتهم شرط الصحيحين.: إبطال التأويلات لأخبار الصفات لأبي يعلي ج 1 ص 188 و 189.

44. إن ذكر الخير كنتم أوله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهاه. بأبي أتم وأمي ونفسي، كيف أصف حسن ثنائكم، وأحصي جميل بلائكم... عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدي ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

45. الرضا عن أبيه ، عن جده في قوله تعالى : فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هو التوحيد ومحمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين إلى



التوحيد: مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 296، بحار الانوار ج 3 ص 277، بحار الانوار ج 36 ص 103، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 344.

46. إنما يعبد الله من يعرف الله ، فأما من لا يعرف الله فإنما يعبد هكذا ضلالاً قلت : جعلت فداك فما معرفة الله ؟ قال: تصديق الله عز وجل وتصديق رسوله وموالاته علي والالتزام به وبأئمة الهدى عليهم السلام والبراءة إلى الله عز وجل من عدوهم ، هكذا يعرف الله عز وجل: الكافي ج 1 ص 180، مرآة العقول ج 2 ص 300.

47. هذا مخلط وهو عدو لاتصل خلفه ولاكرامة: تهذيب الاحكام ج 3 ص 28، وسائل الشيعة ج 8 ص 309.

48. هيهات، كذب من ادعى محبتنا ولم يتبرأ من اعدائنا: مستطرفات السرائر ص 266، بحار الانوار ج 27 ص 58.

49. بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي، أشهد الله وأشهدكم أنني مؤمن بكم وبما آمنت به، كافرٌ بعدوكم وبما كفرتم به، مستبصرٌ بشأنكم وبضلالة من خالفكم، موال لكم ولأوليائكم، مبعوضٌ لأعدائكم ومعاد لهم، سلمٌ لمن سالمكم، وحربٌ لمن حاربكم، محققٌ لما حققتم، مبطلٌ لما أبطلتم، مطيعٌ لكم، عارفٌ بحقكم، مقررٌ بفضلكم...: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدي ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

50. من علم أن لا إله إلا أنا وحدي ، وأن محمدا عبدي ورسولي ، وأن علي بن أبي طالب خليفتي ، وأن الأئمة من ولده حججي أدخله الجنة برحمتي ، ونجيته من النار بعفوي ، وأبحث له جوارِي ، وأوجب له كرامتي... ومن لم يشهد أن لا إله إلا أنا وحدي أو شهد بذلك ولم يشهد أن محمدا عبدي ورسولي ، أو شهد بذلك ولم يشهد أن علي بن أبي طالب خليفتي ، أو شهد بذلك ولم يشهد أن الأئمة من ولده حججي فقد جحد نعمتي ، وصغر عظمتي ، وكفر بآياتي وكتبي...: كمال الدين ص 258، الاحتجاج ج 1 ص 87، بحار الانوار ج 27 ص 119.

51. عن إسحاق بن راهويه، قال: «لَمَّا وافى أبو الحسن الرضا بنيسابور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون، اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا بن رسول الله، ترحل عنا ولا تحدثنا بحديث فنستفيده منك؟ وكان قد قعد في العمارة، فأطلع رأسه وقال: سمعتُ أبي موسى بن جعفر يقول: سمعتُ أبي جعفر بن محمد يقول: سمعتُ أبي محمد بن علي يقول: سمعتُ أبي علي بن الحسين يقول: سمعتُ أبي الحسين بن علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ رسول الله يقول: سمعتُ جبرئيل يقول: سمعتُ الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني، فمن دخل حصني أمن من عذابي. قال: فلَمَّا مرّت الراحلة نادانا: بشروطها، وأنا من شروطها»: التوحيد للصدوق ص 25، الأمالي للصدوق ص 306، ثواب الأعمال ص 6، عيون أخبار الرضا ج 1 ص 144، معاني الأخبار ص 371، الجواهر السننية ص 22، بحار الأنوار ج 3 ص 7 و ج 49 ص 123، نور البراهين ج 1 ص 76، تفسير نور الثقلين ج 5 ص 39، بشارة المصطفى ص 413، وراجع روضة الواعظين ص 42، مناقب آل أبي طالب ج 2 ص 296، ينابيع المودة ج 3 ص 123.

52. (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ): نمل، آيه 90 - 89.

53. الحسنه معرفة الولاية وحبنا اهل البيت والسيئة انكار الولاية...: الكافي ج 1 ص 185، بحار الأنوار ج 7 ص 305، التفسير الصافي ج

4 ص 78، البرهان ج 4 ص 232، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 104.

54. عن عبد الله بن أبي يعفور قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إني أخالط الناس فيكثر عجبني من أقوام لا يتولونكم ويتولون فلانا وفلانا ، لهم

ص: 105

أمانة وصدق ووفاء ، وأقوام يتولونكم ، ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء والصدق ؟ قال: فاستوى أبو عبد الله عليه السلام جالسا فأقبل علي كالغضبان ، ثم قال : لا- دين لمن دان الله بولاية إمام جائر ليس من الله ، ولا عتب على من دان بولاية إمام عادل من الله ، قلت: لا دين لأولئك ولا عتب على هؤلاء ؟! قال : نعم لا دين لأولئك ولا عتب على هؤلاء ، ثم قال ، ألا تسمع لقول الله عز وجل : الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور، يعني من ظلمات الذنوب إلى نور التوبة والمغفرة لولايتهم كل إمام عادل من الله...: الكافي ج 1 ص 375، الغيبة للنعماني ص 132، بحار الانوار ج 23 ص 323، جامع احاديث الشيعة ج 26 ص 51.

55. وقال رجل لامرأته: اذهبي إلى فاطمة بنت رسول الله فاسألها عني أني من شيعتكم أم ليس من شيعتكم؟ فسألتها فقالت: قلبي له: إن كنت تعمل بما أمرناك، وتنتهي عما زجرناك عنه، فأنت من شيعتنا وإلا فلا، فرجعت فأخبرته فقال: يا ولي ومن ينفك من الذنوب والخطايا، فأنا إذا خالد في النار، فان من ليس من شيعتهم فهو خالد في النار، فرجعت المرأة فقالت لفاطمة ما قال زوجها، فقالت فاطمة: قلبي له: ليس هكذا، شيعتنا من خيار أهل الجنة وكل محبيننا وموالي أوليائنا ومعادي أعدائنا والمسلم بقلبه ولسانه لنا ليسوا من شيعتنا إذا خالفوا أو أمرنا ونواهينا في سائر المواقف...: بحار الانوار ج 65 ص 155، البرهان في تفسير القرآن ج 4 ص 602.

56. فقال أبو جعفر: والله لو أحبنا حجر حشره الله معنا ، وهل الدين الا الحب: تفسير العياشي ج 1 ص 167، البرهان في تفسير القرآن ج 1 ص 611، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 327، بحار الانوار ج 27 ص 95.

57. في الجنة ثلاث درجات ، وفي النار ثلاث درجات ، فأعلى درجات الجنة لمن أحبنا بقلبه ونصرنا بلسانه ويده ، وفي الدرجة الثانية من أحبنا بقلبه ونصرنا بلسانه ، وفي الدرجة الثالثة من أحبنا بقلبه: المحاسن ج 1 ص 153، بحار الانوار ج 27 ص 93.

58. قال لي : يا جابر أيكثفي من ينتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت ، فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه وما كانوا يعرفون يا جابر إلا بالتواضع والتخشع والأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبر بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكف الألسن عن الناس إلا من خير ، وكانوا امناء عشائهم في الأشياء: الكافي ج 2 ص 74، وسائل الشيعة ج 15 ص 234، الامالي ص 735، بحار الانوار ج 65 ص 166.

59. نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر، فمن البر التوحيد والصلاة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد الجار والاقرار بالفضل لأهله وعدونا أصل كل شر ومن فروعهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة وأكل الربا وأكل مال اليتيم بغير حقه...: الكافي ج 8 ص 242، وسائل الشيعة ج 27 ص 70، شرح الاخبار ج 3 ص 9، بحار الانوار ج 24 ص 303.

60. ما من عبد إلا وعليه أربعون جنة حتى يعمل أربعين كبيرة فإذا عمل أربعين كبيرة انكشفت عنه الجنن فيوحي الله إليهم أن استروا عبدي بأجنحتكم فستره الملائكة بأجنحتها ، قال : فما يدع شيئا من القبيح إلا قارفه حتى يمتدح إلى الناس بفعله القبيح ، فيقول الملائكة : يا رب هذا عبدك ما يدع شيئا إلا ركبه وإنما لنستحيي مما يصنع ، فيوحي الله عز وجل إليهم أن ارفعوا أجنحتكم عنه فإذا فعل ذلك أخذ في بغضنا أهل البيت...: الكافي ج 2 ص 279، علل الشرايع ج 2 ص 532، وسائل الشيعة ج 11 ص 249، بحار الانوار ج 70 ص 355.

61. من كان لله مطيعا فهو لنا ولي ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو ، وما تنال ولايتنا إلا بالعمل والورع: الكافي ج 2 ص 75، الامالي للصدوق ص 725، روضة الواعظين ص 294.

62. يا على اعمال شيعتك تعرض على في كل جمعة فافرح بصالح اعمالهم و استغفر لسيناتهم: تفسير فرات ص 266، بحار الأنوار ج 65 ص 65، مشارق أنوار اليقين ص 68.

63. اتقوا الله و صونوا دينكم بالورع: الكافي ج 2 ص 76، ثواب الاعمال ص 246، وسائل الشيعة ج 11 ص 146، الامالي للمفيد ص 100.

64. من مات على حب آل محمد مات شهيدا ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفورا له ، ألا ومن مات على حب آل محمد مات تائبا ، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمنا مستكمل الايمان ألا و مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير... بحار الانوار ج 37 ص 112، تفسير الرازي ج 27 ص 166، كشف الغمة ج 1 ص 104، ينابيع الموده ج 2 ص 333.

65. الإمام الصادق: «إن رسول الله قال لعليّ: يا عليّ، أنت وشيعتك القائمون بالقسط، وأنت على الحوض تسقون من أحبّكم، وتمنعون من أخلّ بفضلكم، وأنتم الآمنون يوم الفرع الأكبر. يا عليّ: أنت وشيعتك تظللون في الموقف، وتنعمون في الجنان. يا عليّ، إنّ الجنة مشتاقّة إليك وإلى شيعتك، وإنّ ملائكة العرش المقرّبين يفرحون بقدمهم والملائكة تستغفر لهم...»: تفسير فرات ص 266، بحار الأنوار ج 65 ص 65، مشارق أنوار اليقين ص 68.

66. فثبّني الله أبداً ما حييت على مواليتكم ومحبتكم ودينكم، ووقفني لطاعتكم، ورزقني شفاعتكم، وجعلني من خيار مواليتكم التابعين لما دعوتكم إليه، وجعلني ممّن يقتصر آثاركم، ويسلك سبيلكم: عيون أخبار الرضا ج 1 ص 305، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 609، تهذيب الأحكام ج 6 ص 95، وسائل الشيعة ج 14 ص 309، المزار لابن المشهدي ص 523، بحار الأنوار ج 99 ص 127، جامع أحاديث الشيعة ج 12 ص 298.

ص: 107

- 1 . الاحتجاج على أهل اللجاج
- 2 . إحقاق الحق وإزهاق الباطل
- 3 . إعلام الوري بأعلام الهدى
- 4 . أعيان الشيعة
- 5 . إقبال الأعمال
- 6 . أمالي المفيد
- 7 . الأمالي للطوسي
- 8 . الأمالي للصدوق
- 9 . بحار الأنوار
- 10 . البرهان في تفسير القرآن
- 11 . بشارة المصطفى لشيعة المرتضى
- 12 . بصائر الدرجات
- 13 . تاريخ الطبري
- 14 . تاريخ مدينة دمشق
- 15 . التحصين
- 16 . تحف العقول عن آل الرسول
- 17 . تفسير الثعالبي
- 18 . تفسير الصافي
- 19 . تفسير العياشي
- 20 . تفسير القمي



- 21 . تفسير فرات الكوفي
- 22 . تفسير نور الثقلين
- 23 . التوحيد
- 24 . تهذيب الأحكام
- 25 . جامع أحاديث الشيعة
- 26 . جمال الأسبوع
- 27 . الجواهر السننية
- 28 . الخصال
- 29 . دعائم الإسلام
- 30 . دلائل الإمامة
- 31 . روح المعاني
- 32 . روضة الواعظين
- 33 . شرح الأخبار
- 34 . عدّة الداعي
- 35 . علل الشرائع
- 36 . عيون أخبار الرضا (ع)
- 37 . الغدير
- 38 . الغيبة
- 39 . فتح الباري
- 40 . الكافي
- 41 . كتاب الغيبة

42 . كتاب من لا يحضره الفقيه

43 . كشف الخفاء

44 . كشف الغمّة

45 . كمال الدين

46 . كنز الدقائق

47 . مجمع الزوائد

48 . المحاسن

49 . المزار

50 . مستدرک الوسائل

51 . معاني الأخبار

52 . المعجم الكبير

53 . مناقب آل أبي طالب

54 . المناقب (المناقب للخوارزمي)

55 . وسائل الشيعة

56 . ينابيع المودة أشنايى با نويسنده

ص: 108

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

